



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

۱۳۰۰

نیست

راهی

تا خدا

مجموعه
قصه‌های
کوتاه

با عنوان جدیدی که برای این کتاب انتخاب شده است

۱۳۰۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تا خدا راهی نیست

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

و ثوق

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	تا خدا راهی نیست
۸	مشخصات کتاب
۸	مقدمه
۹	یکی درد و یکی درمان پسندد
۱۱	همه خوبی ها را برایم بگو
۱۲	با دل شکسته ام چه کنم؟
۱۳	من با همه شما مهربانم
۱۴	دیدار دوست آرزوی من است
۱۵	پس کی می خواهی نجاتم بدهی؟
۱۶	قلب تو، جای من است
۱۷	در چاه افتاده ام، چه کنم؟
۱۸	چقدر گریه می کنی؟
۱۹	تا خدا راهی نیست
۲۰	آرزوی بزرگ برای چه؟
۲۰	چرا صورت بر خاک نهادی
۲۱	به دنبال بهترین عطر و گلاب!
۲۲	این پیرزن چه همت بلندی دارد!
۲۳	خدا یا! مرا نصیحت کن
۲۳	دوستان مرا حتماً بشناسید
۲۵	بیا ما را آشتی بده!
۲۵	کاش مرا صدا می زد!
۲۷	سلام بر پادشاهان بهشت!
۲۷	وقتی فرشته برای گدایی می آید

- ۲۷ یادآور خوبی های من باش
- ۲۹ هنوز خیلی کار داری!
- ۳۰ چرا دیگر باران نمی آید
- ۳۰ تو چطور به اینجا آمدی؟
- ۳۱ سه نصیحت آسمانی
- ۳۱ تو گنهکاران را بشارت بده!
- ۳۲ چرا به بالای کوه رفتی؟
- ۳۳ تو هم باید کار کنی!
- ۳۳ چرا راه را گم کرده ای؟
- ۳۴ چه شد که اینجا گلستان شد؟
- ۳۵ افسوس که خوابم برد!
- ۳۶ فقط به خاطر خدا آمدم
- ۳۷ چقدر کودکان را دوست داری؟
- ۳۸ کلیدهای طلایی را نمی خواهیم!
- ۳۹ بگو بدانم تو چه کاره ای؟
- ۴۰ چگونه بنده شکرگزاری باشم؟
- ۴۱ من فقط تو را دارم و بس!
- ۴۲ تو به دنبال خوبی ها بودی؟
- ۴۲ زیباتر از تو هرگز ندیده ام
- ۴۳ دیگر به دنبال ماهی نگردید!
- ۴۴ منابع تحقیق
- ۵۸ نویسنده، کتب، ناشر
- ۵۸ ارتباط با نویسنده
- ۵۸ اشاره
- ۵۸ سامانه پیام کوتاه ۳۰۰۰۴۵۶۹
- ۵۸ سایت www.hasbi.ir

۵۸ ایمیل khodamian@yahoo.com

۵۸ درباره نویسنده

۶۰ کتب نویسنده

۶۰ کتب فارسی

۶۰ اشاره

۶۰ رمان مذهبی

۶۱ آموزه های دینی

۶۲ کتب عربی

۶۳ نشر وثوق

۶۴ خرید کتاب های فارسی نویسنده

۶۴ تلفکس: ۰۲۵۳-۷۷ ۳۵ ۷۰۰

۶۴ همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

۶۴ خرید اینترنتی: سایت نشر وثوق: www.Nashrvosoogh.com

۶۴ سامانه پیام کوتاه نشر وثوق ۳۰۰۰۴۶۵۷۷۳۵۷۰۰

۸۶ درباره مرکز

تا خدا راهی نیست

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: تا خدا راهی نیست / مهدی خدامیان آرانی؛ [برای] موسسه اندیشه سبز شیعه.

مشخصات نشر: قم: وثوق، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۷۷ ص.؛ ۱۴×۲۱ س م.

فروست: اندیشه سبز؛ ۳۹.

شابک: ۲۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۱۰۷-۱۱۵-۷

یادداشت: چاپ اول: ۱۳۹۱ (در انتظار فهرست نویسی).

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۷۱]-۷۷.

شماره کتابشناسی ملی: ۲۹۱۹۴۸۴

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خیلی دلم می خواست اولین نوشته های من در مورد تو باشد، اما چنین نشد، زیرا نوشتن برای تو به این سادگی ها نیست، باید توفیق، رفیق راهم می شد.

اکنون نمی دانم چگونه از تو تشکر کنم، به من توفیق دادی تا برای دوستان خوبت از سخنان زیبایت بنویسم. امیدوارم که توانسته باشم قدمی هر چند کوتاه برای بیان خوبی ها و مهربانی های تو برداشته باشم.

در میان کتاب های مختلف به جستجو پرداختم، بیشتر به دنبال گفتگوهایی بودم که تو با پیامبران خود داشته ای، سعی کردم که پیام اصلی سخنان تو را برای بندگان خوبت بیان کنم.

اکنون که بر من منت نهاده ای و توفیق نوشتن این کتاب را به من دادی، چشمم به لطف و مهربانی توست. اگر لطف دیگری کنی ممنون تو هستم، من آرزو دارم که این کتاب بتواند جوانان را قدری با مهربانی تو آشنا تر کند.

دوست دارم و همیشه منتظر مهربانی های تو هستم. ای خدای خوب من!

یکی درد و یکی درمان پسندد

خدایا! خیلی وقت ها دلم می خواست از تو سولی بکنم. می خواستم بدانم چرا تو این همه بین بندگان فرق گذاشته ای؟ به عده ای پول زیادی داده ای و به عده ای دیگر، فقر را هدیه داده ای. بعضی ها سالم و تنومند هستند و بعضی بیمار.

دیروز از خیابان که عبور می کردم، کودکی را دیدم که فلج بود و نمی توانست راه برود، خیلی دلم سوخت، تو چرا او را این گونه آفریدی؟

آن دیگری را بگویم که کورمادرزاد به دنیا آمده است، او هرگز نتوانسته است دنیا و زیبایی های آن را ببیند. چرا او را این گونه آفریدی؟

به بعضی ها آن قدر بچه می دهی که نمی دانند چه بکنند و بعضی

دیگر هم تا ابد در حسرت یک فرزند می سوزند.

زمان زیادی گذشت تا فهمیدم که تو خدایی و همه کارهای تو از روی حکمت است. تو برای همه کارهای خود دلیلی داری که من از آن بی خبرم.

اگر همه انسان ها ثروتمند و سالم بودند، هیچ کس به یاد تو نبود، هیچ کس شکر تو را به جا نمی آورد و تو خود می دانی که اگر انسان، تو را از یاد ببرد به چه روزی می افتد!

وقتی من در خیابان راه می روم، روزگار کاری با من کرده است که به همه زمین و آسمان تو، بد بگویم و از تو گلایه داشته باشم، تو ناگهان تصویر آن کودک فلج را جلوی چشم من می آوری و من ناخودآگاه به فکر فرو می روم: خدایا! تو را سپاس که مرا سالم آفریدی!

این گونه است که من به یاد تو می افتم و تو را سپاس می گویم، لحظه ای دلم از زمین به آسمان تو وصل می شود و تو خود می دانی این چقدر ارزش دارد.

آن کس که ثروتمند است، وقتی فقیری را می بیند، می فهمد به لطف خدا بوده است که توانسته به این زندگی برسد.

تو سعادت ابدی بنده خود را می خواهی؛ به آن کسی که فقر دادی، روی حکمت بوده است، شاید اگر همان بنده تو، ثروت می داشت، برای همیشه تو را فراموش می کرد و کارهایی می کرد که عذاب را برای خود می خرید.

تو او را دوست داشتی و به خاطر همین بود که فقر را به او هدیه دادی، ولی او خودش نمی داند، اما تو خوب می دانی که با بنده ات چه کنی. چه چیزی به او بدهی و چه چیزی از او بگیری. اگر

او در این سختی ها صبر کند، پاداش خوبی به او خواهی داد.

اشکال من این است که همه چیز را فقط در این دنیا می بینم و می جویم، می خواهم راز کارهای تو را در محدوده این دنیا تفسیر کنم، اما باید زمان بگذرد و این دنیا سپری شود، آن وقت همه رازها برملا خواهد شد. ۱.

همه خوبی ها را برایم بگو

خدایا! تو می خواستی با آدم (ع) سخن بگویی. او اولین انسانی بود که آفریده بودی، به همه فرشتگان فرمان دادی تا بر او سجده کنند، چرا که او گل سرسبد همه هستی است. وقتی تو زمین و هفت آسمان را آفریدی به خود آفرین نگفتی، اما وقتی او را آفریدی، بر خود آفرین گفتی. ۲.

و به راستی که فقط خودت می دانی که این انسان به کجا می تواند برسد، او می تواند از همه فرشتگان بالا و بالاتر برود و در ملکوت تو جای گیرد.

و اکنون می خواهی با او سخن بگویی، می خواهی همه خوبی ها را برای او خلاصه نمایی. او را صدا می زنی و می گویی:

ای آدم! من همه خوبی ها را برای تو در چهار جمله، خلاصه کرده ام.

آن چهار جمله چیست؟ ای خدای من!

جمله اول درباره من، جمله دوم درباره خودت، جمله سوم درباره ارتباط تو با من و جمله آخر در مورد ارتباط تو با دیگران است.

خدایا! جمله ای که درباره خودت است، چیست؟

فقط مرا پرستش کن و هرگز شریکی برای من قرار مده.

جمله ای که برای من است، چیست؟

من پاداش کارهای خوب تو را وقتی می دهم که تو به آن پاداش، بیش از همه وقت نیاز داشته باشی؛ روز قیامت که بشود، تو پاداش کارهای نیک خود را خواهی دید

و خوشحال خواهی شد.

جمله ای که در مورد ارتباط من و توست، چیست؟

تو باید مرا بخوانی و حاجت را از من بخواهی و من هم باید صدای تو را بشنوم و حاجت را روا کنم.

جمله ای که در مورد ارتباط من با مردم است، چیست؟

تو باید آنچه را برای خود می پسندی، برای دیگران هم پسندی، با مردم به گونه ای رفتار کنی که دوست داری با تو آن گونه رفتار کنند. ۳

با دل شکسته ام چه کنم؟

خدایا! تو به او گفتی که بر من سجده کند و او نافرمانی تو را نمود، ولی تو او را به آرزویش رساندی!

از شیطان سخن می گویم، او از تو خواست که تا روز قیامت به او فرصت بدهی و تو خواسته او را قبول کردی. او هم قسم خورد که سر راه من و فرزندانم بنشیند و مانع سعادت و خوشبختی همه ما بشود. او اکنون دشمن شماره یک ماست. ما با او چه خواهیم کرد؟

خدایا! شیطان نیروی زیادی دارد، او به قلب ما نفوذ می کند و به راحتی ما را وسوسه کرده و فریب می دهد. ما در مقابل او چه خواهیم کرد؟

و تو سخنان آدم(ع) را شنیدی، از غمی که به دل او نشسته بود باخبر بودی، تو که دل شیطان را نشکستی با این که او دشمن تو بود، اکنون چگونه می توانی بینی که آدم(ع) این گونه گرفته و پریشان است، تو او را دوست داری و برای همین گفتی که فرشتگان بر او سجده کنند، اکنون تو می خواهی سخنی بگویی تا آدم(ع) و همه فرزندان او را خوشحال کنی، پس چنین می گویی:

ای آدم! وقتی کسی کار خوبی انجام دهد، من

ده برابر به او پاداش می دهم، اما اگر گناهی مرتکب شود، برای او یک گناه نوشته می شود.

من در توبه را به روی شما باز می کنم، هر کس توبه کند توبه اش را می پذیرم، حتی اگر در لحظه آخر زندگیش توبه کند، او را می بخشم و او را به خاطر گناهانش عذاب نمی کنم.

و آدم(ع) وقتی این سخن تو را می شنود، خوشحال می شود و رو به آسمان می کند و می گوید: خدایا! این مهربانی تو برای من و فرزندانم کافی است. ۴

من با همه شما مهربانم

خدایا! من می دانم که ابراهیم(ع) دوست دوست، تو او را به مهمانی بزرگ خودت دعوت کرده ای، تو او را به اوج آسمان ها آورده ای تا از آنجا همه آسمان ها و زمین را ببیند، او امروز در ملکوت تو مهمان است.

ابراهیم(ع) نگاهی به آسمان ها می کند و زیبایی هایی را که تو خلق کرده ای می بیند، او زبان به حمد و ستایش تو می گشاید. لحظه ای می گذرد، نگاهی به زمین می اندازد، او همه چیز را می تواند از آن بالا ببیند، همه کوه ها، دریاها و دشت ها. او همین طور که زمین را می بیند، نگاهش به صحنه گناهی می افتد، طاقت نمی آورد و دست به نفرین بر می دارد و در حق آنان نفرین می کند. تو نفرین او را مستجاب می کنی و آن گنهکاران می میرند.

لحظاتی بعد، باز ابراهیم(ع) منظره ای را می بیند، نفرینی دیگر می کند و...

برای بار سوم نیز این جریان تکرار می شود، ابراهیم(ع) طاقت ندارد، ببیند که روی زمین گناه بشود. تو اکنون با ابراهیم(ع) سخن می گویی:

ای ابراهیم! از این کار خود دست بردار و دیگر بندگان مرا نفرین نکن! من خدای مهربان آنان هستم و بدان که گناه بندگانم به من هیچ ضرری نمی زند.

ای ابراهیم!

من هرگز مانند تو بر آنان خشم نمی گیرم!! من می توانستم آن ها را خلق نکنم، آن ها بندگان من هستند، بدان که گروهی از آنان، پس از گناه توبه می کنند و من آن ها را می بخشم و هیچ گاه گناهان آن ها را آشکار نمی کنم... ای ابراهیم! من بر بندگان خود مهربان تر از تو هستم. ۵

دیدار دوست آرزوی من است

خدایا! تو می دانی که دیگر عمر ابراهیم(ع) تمام شده است و لحظه مرگ او فرا رسیده است. تو با عزرائیل چنین می گویی: ای عزرائیل! به سوی ابراهیم برو و او را قبض روح کن و جانش را بگیر.

اکنون عزرائیل پر می گشاید و به سوی زمین می آید و نزد ابراهیم(ع) می رود، وقتی با او روبرو می شود، سلام می کند و ابراهیم(ع) جواب او را می دهد. لحظه ای می گذرد، ابراهیم(ع) رو به عزرائیل می کند و می گوید:

چه عجب! آیا برای دیدار من آمده ای یا مأموریتی داری؟

من برای گرفتن جان تو آمده ام.

یعنی خدا تو را فرستاده تا جان مرا بگیری!

آری! تو باید خود را برای مرگ آماده کنی.

ای عزرائیل! کجا دیده ای که دوستی، جان دوست خود را بگیرد؟

عزرائیل چون این سخن را می شنود، نمی داند چه جواب بدهد، او به اوج آسمان ها باز می گردد و با تو سخن می گوید:

خدایا! نزد ابراهیم رفتم تا جان او را بگیرم. او به من سخنی گفت که من نتوانستم جواب او را بدهم.

ای عزرائیل! اکنون نزد او بازگرد و به او چنین بگو که خدایت می گوید: کجا دیده ای که دوست، دیدار دوست را خوش ندارد؟ همانا دوست، عاشق دیدار دوست خود است.

آری! تو می خواستی به ابراهیم(ع) بفهمانی که به مرگ این گونه نگاه نکند، مرگ، جان کندن

نیست. مرگ به مهمانی رفتن است، مهمانی خدای خوبی‌ها. چه کسی است که با تو رفیق باشد و دیدار تو را دوست نداشته باشد. ۶

پس کی می خواهی نجاتم بدهی؟

خدایا! تو خودت داری می بینی که مردم دارند هیزم جمع می کنند تا ابراهیم(ع) را با آتش بسوزانند!

فریادها بلند است، هر کس می خواهد از دین پدران خود حمایت کند، هیزم بیاورید، ای مردم! آتش، سزای کسی است که بت‌ها را شکسته و به دین ما اهانت کرده است.

بعد از مدتی، تا چشم کار می کند، هیزم جمع شده است، آتش زبانه می کشد، ابراهیم(ع) را هم در منجنیق نشانده اند و می خواهند او را به داخل آتش پرتاب کنند.

یکی با ابراهیم(ع) سخن می گوید: ای ابراهیم! آیا هنوز هم سر حرف خود هستی؟ آیا نمی خواهی دست از یکتاپرستی برداری؟

ابراهیم(ع) هیچ جوابی نمی دهد، او لبخندی بر لب دارد، همه امید او به توست.

جبرئیل این منظره را می بیند؛ شعله های آتشی که زبانه می کشد، جمعیتی که برای تماشا آمده اند، تماشای این منظره برای جبرئیل سخت است. او منتظر است تا تو کاری بکنی، اگر تو چند لحظه دیگر صبر کنی، ابراهیم(ع) در آتش خواهد سوخت. چرا باران نمی بارد تا این آتش خاموش شود؟ چرا باد و طوفان نمی وزد تا این آتش را پراکنده کند و بر روی خود این مردم بت پرست بیاندازد؟

سرانجام صبر جبرئیل تمام می شود، اکنون او با تو با تندی سخن می گوید: ای خدا! مگر نمی بینی که ابراهیم را می خواهند در آتش بسوزانند؟ روی زمین، کسی غیر از او تو را نمی پرستد، نگاه کن که دشمن چگونه او را اسیر کرده و می خواهد او را در آتش بیاندازد!

و تو به جبرئیل چنین می گویی: ای جبرئیل! آرام

باش! من هرگز در کار خود عجله نمی کنم، کسی عجله می کند که می ترسد نتواند بعداً کاری انجام بدهد، من خدای توانایی هستم که هر وقت بخواهم، می توانم ابراهیم را نجات بدهم!... من آتش را برای او گلستان خواهم کرد.

آری! تو می خواستی به جبرئیل بفهمانی که برای نجات ابراهیم(ع) نیازی به آب و باران و طوفان نیست. مخلوقات تو که ضعیف و ناتوان هستند، برای برنامه های خود نیاز به وسایل دارند، اما تو خدایی و بی نیاز از همه چیز!

تو نیازی به عجله نداری، دوستانت را یاری می کنی به گونه ای که هیچ کس فکر آن را نمی کند، وقتی ابراهیم(ع) را به سوی آتش بیاندازند، در یک چشم به هم زدن آن آتش بزرگ را به گلستانی تبدیل می کنی.

و چقدر پیش می آید که من هم در زندگی خود به تو اعتراض می کنم که چرا کمک نمی کنی. می ترسم که تو هم فرصت را از دست بدهی! این مشکل من است که تو را خوب نشناختم!

تو هرگز در کار خود عجله نمی کنی، درست در بهترین موقع دست مرا می گیری و کمک می کنی و تنها من می مانم و شرمندگی از تو که چرا به تو اعتراض کردم!۷

قلب تو، جای من است

خدایا! چه شد که تو ابراهیم(ع) را به عنوان دوست خود انتخاب کردی؟

تو به او لقب «خلیل الله» دادی و فرشتگان او را به این نام می خوانند و من در جستجوی راز این کار تو هستم. تو صد و بیست و چهار هزار پیامبر داری، چطور شد که فقط ابراهیم(ع) را از میان آن ها برگزیدی و این تاج افتخار را به سر او نهادی؟

و ابراهیم(ع) خیلی خوشحال بود که دوست تو شده

است و دوست داشت بداند، کدامین عمل و رفتار او باعث شده که او شایسته این مقام شود.

تو از دل ابراهیم(ع) خبر داشتی و می دانستی او به دنبال جواب این سؤال است، برای همین، روزی از روزها با ابراهیم(ع) این گونه سخن گفتی: ای ابراهیم! من تو را به عنوان دوست خود انتخاب کردم، زیرا در تو چهار چیز دیدم:

اول: تو خیلی مهمان نواز بودی و مهمان خود را گرامی می داشتی.

دوم: من به تو دستور دادم که فرزندت، اسماعیل را در راه من قربانی کنی و تو تسلیم دستور من شدی و فرزند دلبرت را به قربانگاه بردی.

سوم: آن روز که بت پرستان می خواستند تو را به جرم یکتاپرستی در آتش بیاندازند، دست از ایمان و عقیده خود برنداشتی و بر توحید من باقی مانده و حاضر شدی در آتش بسوزی، اما به من شرک نورزی.

چهارم: من به قلب تو نگاه کردم، دیدم که در قلب تو، فقط محبت من جای دارد. ۸.

آن روز، ابراهیم(ع) فهمید که تو، این چهار ویژگی او را پسندیده ای و رمز انتخاب او برای مقام «خلیل الله»، همین ها بوده است.

در چاه افتاده ام، چه کنم؟

یوسف در چاه بود و تو را صدا می زد. هیچ کس از حال او خبر نداشت، پدر در انتظار او بود، او از تاریکی چاه وحشت کرده بود. او تو را می خواند و می دانست که تو صدایش را می شنوی و به زودی جواب او را خواهی داد.

و تو جبرئیل را به زمین فرستادی، از او خواستی تا به ته چاه برود و با یوسف سخن بگوید:

ای یوسف! اینجا چه می کنی؟

تو که هستی که مرا با اسم صدا می زنی؟

من فرستاده خدای تو هستم. آیا می خواهی از این چاه بیرون بیایی؟

اگر خدا بخواهد مرا از چاه بیرون خواهد آورد، من راضی به رضای او هستم.

این سخن یوسف، چقدر زیبا بود، او در اوج بلا ایستاده بود و از رضای تو سخن می گفت.

جبرئیل به سخن خود ادامه داد:

خدا مرا فرستاده است تا این دعا را به تو یاد بدهم تا از این چاه نجات پیدا کنی؟

کدام دعا؟

ای یوسف! این دعا را بخوان: بار خدایا! من تو را می خوانم، هیچ خدایی جز تو نیست. تو نعمت های زیادی به من ارزانی داشتی. تو زمین و آسمان ها را آفریدی. تو خدای بزرگی هستی که بر بندگان خود کرم می کنی. از تو می خواهم تا بر محمد و آل محمد درود بفرستی و مرا از این گرفتاری نجات دهی.

یوسف می فهمد که محمد و آل محمد(ص) نزد تو خیلی عزیز هستند، پس تو را به حق آنان می خواند و تو هم او را از چاه نجات می دهی.

معلوم است که این دعا فقط برای یوسف نیست، هر کس که چون یوسف گرفتار شود و امیدش از همه جا قطع شود، باید این دعا را بخواند، باشد که تو او را نجات دهی. ۹.

چقدر گریه می کنی؟

خدایا! فرشتگان به تو می گویند: خدایا! چرا شعیب این قدر گریه می کند؟ می ترسیم چشمان او آسیب ببیند!

مدتی می گذرد، شعیب هم چنان گریه می کند تا این که چشم او نابینا می شود، او دیگر نمی تواند جایی را ببیند.

تو چشمانش را شفا می دهی، شعیب شکر تو را می کند و باز بنای گریه و اشک را می گذارد تا آنجا که چشمان او نابینا می شود.

و تو اکنون با او سخن

می گویی:

ای شعیب! تا به کی گریه خواهی کرد؟ اگر از ترس عذاب من این گونه اشک می ریزی، بدان که من تو را از عذاب در امان داشته ام، اگر از شوق بهشت آرام و قرار نداری، بدان که من تو را وارد بهشت خواهم نمود.

بارخدا! تو که می دانی گریه من نه از ترس جهنم تو است و نه برای رسیدن به بهشت تو. چه کنم، من اسیر محبت تو شده ام و دلم بی قرار توست.

اکنون که این سخن را گفتمی من هم کاری می کنم تا بهترین مرد روی زمین نزد تو بیاید و خدمت تو را بنماید. ۱۰

و این گونه می شود که موسی(ع) به کنعان می آید و سال ها خدمت شعیب را می کند.

تا خدا راهی نیست

موسی(ع) به فکر فرو رفته بود، او دیده بود که بعضی ها با صدای بلند تو را می خوانند، گویا که تو در اوج آسمان ها هستی و آن ها باید فریاد بزنند تا تو صدای آن ها را بشنوی، بعضی ها هم تو را آهسته و بی صدا می خوانند و با تو سخن می گویند.

موسی(ع) می خواست بداند که باید چگونه تو را صدا بزنند، برای همین یکبار که برای مناجات به سوی تو آمد، با تو چنین گفت:

خدایا! آیا تو به بندگانت نزدیک هستی تا تو را آهسته بخوانیم یا آن که از آن ها دور هستی تا تو را با صدای بلند بخوانیم؟

ای موسی! من همنشین کسی هستم که مرا می خواند، من کنار او هستم. ۱۱

خدایا! بعضی وقت ها من خجالت می کشم به یاد تو باشم، خیال می کنم که در آن حالت، خوب نیست که من یاد تو باشم، فکر می کنم در آن حالت، اگر به یاد تو باشم،

حرمت تو را نگه نداشته ام.

ای موسی! بدان که یاد من در هر لحظه، زیباست. در همه لحظات زندگی خود به یاد من باش! ۱۲

آرزوی بزرگ برای چه؟

تو انسان را خلق کردی و می دانی که بزرگ ترین سرمایه انسان، روشنی قلب اوست. اگر دل او سیاه بشود، دیگر او روی سعادت را نخواهد دید و همه ارزش های او رنگ عوض خواهد کرد.

برای همین آن روز که موسی (ع) مهمان تو بود، با او چنین سخن گفتی: «ای موسی! از تو می خواهم که در دنیا، آرزوهای خیلی بزرگ نکنی که با این کار قلب تو سیاه خواهد شد و هر کس که قلب او سیاه بشود، از من دور خواهد شد.» ۱۳

خدایا! وقتی من این سخن را خواندم، به فکر فرو رفتم، با خود گفتم آیا همه آرزوهای بزرگ، دل آدمی را سیاه می کند؟

بعد از مدتی فکر فهمیدم: آرزوی بزرگی که برای دنیا باشد و مرا عاشق دنیا کند، مرا از تو دور می کند و دلم را سیاه می کند.

آری، وقتی که همه چیز من، دنیا بشود، دیگر از تو دور می شوم و دنیا و زیبایی های آن، جای تو را در قلب من می گیرد و این خیلی خطرناک است.

خدایا! خوب می دانم، اگر در همین دنیا، آرزوهای بزرگی بکنم که رنگ و بوی آخرت دارد، مرا به تو نزدیک تر هم می کند؛

اگر آرزو کنم که مرا بهترین سرباز امام زمان (ع) قرار بدهی!

اگر آرزو کنم که کنار آن حضرت مرا به فیض شهادت برسانی!

این آرزوها قلب مرا نورانی کرده و مرا بیشتر به تو نزدیک می کند.

چرا صورت بر خاک نهادی

تو پیامبران زیادی داری، امّا فقط یک نفر از آن ها را به عنوان «کلیم الله» انتخاب نمودی. آری! او کسی است که خود تو، مستقیم با او سخن گفتی، این افتخار بزرگی است.

اکنون تو می دانی که موسی (ع) می خواهد بداند که چرا تو

او را برای این مقام انتخاب کردی. چرا فقط او؟ برای همین، بار دیگر سخن گفتن با او را آغاز می کنی.

ای موسی! آیا می دانی که چرا من تو را برای این مقام برگزیدم؟

نه! من نمی دانم.

من به همه بندگان خود نگاه کردم، می خواستم کسی را پیدا کنم تا با او سخن بگویم، دیدم که فقط تو هستی که در موقع نماز، صورت خود را بر خاک می گذاری! تو در مقابل من، خیلی فروتنی و خشوع داری. برای همین بود که من تو را انتخاب کردم، من به چهره خاک آلوده تو نگاه می کردم که در مقابل من آن را به روی خاک می نهادی. ۱۴

به دنبال بهترین عطر و گلاب!

موسی(ع) کسی است که مناجات با تو را با همه دنیا عوض نمی کند، او می داند که ارزش یک لحظه سخن گفتن با تو چقدر است، او وقتی در مقابل تو می ایستد و راز دل با تو می گوید، لذتی را تجربه می کند که همه دنیا در مقابل آن هیچ است، پس چه شده است که او سکوت کرده است و با تو سخن نمی گوید؟

تو راز موسی(ع) را می دانی. تو به همه چیز آگاه هستی، اما دوست داری که علت این کار را از زبان خود موسی(ع) بشنوی. پس خطاب می کنی:

ای موسی! چرا با من سخن نمی گویی؟ چرا حرفی نمی زنی؟ چه شد آن مناجات های تو؟

خدایا! من روزه هستم و دهانم بو می دهد. من می خواهم صبر کنم تا افطار کنم و غذایی بخورم، دهانم خوشبو شود، آنگاه با تو سخن بگویم.

ای موسی! مگر خبر نداری که من بوی دهان روزه دار را بهتر از هر بویی دوست دارم. برای

من، بوی دهان روزه دار از هر عطر و گلایی خوشبو تر است. ۱۵.

این پیرزن چه همت بلندی دارد!

سال هاست که قوم بنی اسرائیل در انتظار امشب بوده اند، شبی که تو آن ها را از دست فرعون نجات می دهی و آن ها به آرزوی دیرین خود می رسند.

همه آماده اند تا حرکت کنند، موسی(ع) می خواهد از تاریکی شب استفاده کند و قبل از آن که سپاه فرعون متوجه حرکت آن ها شود، از مصر بیرون برود.

تو با موسی(ع) سخن می گویی: ای موسی! قبل از این که از مصر بروی، باید قبر یوسف را پیدا کنی و پیکر او را همراه خود ببری و آن را در بیت المقدس دفن کنی.

موسی(ع) رو به یاران خود می کند: چه کسی می داند قبر یوسف کجاست؟

هیچ کس جواب نمی دهد، بار دیگر او سخن خود را تکرار می کند، یکی می گوید: مادر بزرگ پیری دارم، گمانم او می داند که قبر یوسف کجاست.

موسی(ع) نزد آن پیرزن می رود و می گوید:

مادر! آیا تو می دانی قبر یوسف کجاست؟

آری! می دانم.

خوب. آن قبر را نشان ما بده تا ما هر چه زودتر حرکت کنیم.

ای موسی! اگر قبر یوسف را می خواهی باید هر چه من می گویم قبول کنی.

موسی(ع) به فکر فرو می رود، او نمی داند این پیرزن چه می خواهد. می ترسد چیزی بخواهد که او نتواند آن را انجام بدهد، امّا تو که می دانی او چه می خواهد، تو به راز دل همه بنندگان خود آگاه هستی. برای همین با موسی(ع) سخن می گویی: «ای موسی! شرط او را قبول کن».

موسی(ع) رو به پیرزن می کند و می گوید:

مادر! باشد، هر چه بگویی قبول می کنم، بگو بدانم چه می خواهی؟

می خواهم که مقام من در بهشت، همچون مقام تو و هم درجه تو

باشم.

موسی(ع) از همت والای این پیرزن تعجب می کند، به آن پیرزن قول می دهد که در روز قیامت، هم درجه او باشد. ۱۶.

اکنون همه می فهمند که تو چرا به موسی(ع) گفتی که شرط آن پیرزن را قبول کند، تو همت بالای او را دوست داشتی، هر کس جای او بود، جوانی و ثروت دنیا را می خواست، امّا او چیزی را خواست که هیچ کس به آن فکر نمی کرد، تو می خواستی به همه بفهمانی که این گونه از تو حاجت بخواهند، حاجت های بزرگی مثل هم درجه بودن با پیامبران!

خدایا! مرا نصیحت کن

شبی از شب ها به موسی(ع) گفتی که می خواهی او را نصیحت و موعظه کنی.

موسی(ع) خیلی خوشحال شد، او دوست داشت بداند که نصیحت های تو چیست، او می خواست آن را بشنود و به دیگران هم بگوید، نصیحت های تو خیلی با ارزش هستند و اگر همه به آن عمل کنند، حتماً به خوشبختی دنیا و آخرت خواهند رسید.

و تو بار دیگر با موسی(ع) سخن می گویی:

ای موسی(ع)! من چهار نصیحت برای تو دارم:

۱ - تا زمانی که یقین نکرده ای همه گناهان تو را بخشیده ام، فکر خود را مشغول عیب ها و گناهان دیگران مکن!

۲ - تا زمانی که گنجینه های ثروت من تمام نشده است، غم روزی خود را مخور و نگران نباش!

۳ - تا زمانی که می بینی من همه کاره این دنیا هستم به کسی غیر از من دل میند و فقط امیدت به من باشد.

۴ - تا زمانی که شیطان زنده است، از دسیسه و فریب های او ایمن باش. ۱۷.

دوستان مرا حتماً بشناسید

تو با موسی(ع) این چنین سخن گفتی: «من عبادت کسی را قبول می کنم که دوستان مرا را بشناسد و حقّ آنان را ادا کند».

موسی(ع) به سخن تو فکر می کرد، او دوست داشت بداند دوستان تو چه کسانی هستند، برای همین از تو سؤال کرد:

خدایا! آیا منظور تو از دوستان، ابراهیم و اسحاق و یعقوب(ع) هستند؟

آنان که نامشان را بردی، دوستان من هستند، امّا منظور من کسانی بود که به خاطر آن ها آدم و حوّا و بهشت را آفریدم.

خدایا! آنان چه کسانی هستند؟

محمّد. کسی که نامش را از نام خود گرفته ام، من محمّد هستم و او محمّد.

بار خدایا! مرا از امت محمّد قرار

بده.

ای موسی! اگر مقام و منزلت او و خاندان او را بشناسی، از اَمّت او خواهی بود. ای موسی! هر کس آن ها را بشناسد و به حقّ آن ها اعتراف کند، نزد من مقامی بزرگ خواهد داشت و قبل از آن که او حاجتش را از من بخواهد، من او را حاجت روا خواهم نمود و در گمراهی ها هدایتش خواهم نمود. ۱۸.

بیا ما را آشتی بده!

موسی(ع) در فکر بود که چقدر خوب بود اگر او می توانست یک سال تمام، روزه بگیرد و همه شب های آن را به نماز مشغول باشد.

این عبادت، آرزوی موسی(ع) بود. او می خواست تا حقّ عبادت تو را به جا آورد و فکر می کرد این طوری می تواند این کار را انجام بدهد.

تو هم که از راز دل او با خبر بودی، برای همین با او این چنین سخن گفتی:

ای موسی! آیا می دانی کدام کار ثوابش از یک سال عبادت بیشتر است؟ یک سال عبادتی که روزها روزه بگیری و شب ها تا صبح نماز بخوانی.

نه! نمی دانم.

آیا تا به حال کسی را دیده ای که گناه زیادی انجام داده باشد و با من قهر کرده باشد؟

آری! من افرادی را می شناسم که با تو قهر کرده اند.

اگر تو او را با من آشتی بدهی و او را به درِ خانه من باز گردانی، بدان که این کار تو از یک سال عبادت بهتر است. ۱۹.

کاش مرا صدا می زد!

به موسی(ع) دستور دادی تا عصای خود را بر رود نیل بزند، همین که او عصای خود را بر لب رود نیل زد، قدرت تو معجزه ای کرد، آب ها کنار رفت. همه با تعجب نگاه می کردند، موسی(ع) همراه با یاران خود به سلامت از رود نیل عبور کردند.

در همین هنگام، فرعون با سپاهش از راه رسید، او ابتدا می ترسید از آب عبور کند، یعنی همه سپاه او ترسیده بودند، بعد از لحظاتی، فرعون تصمیم گرفت تا از آب عبور کند، او به سرعت اسب خود را حرکت داد تا هر چه زودتر بتواند به آن طرف آب برسد. همه سپاه او نیز همراه

او وارد رود نیل شدند.

وقتی آخرین نفر از سپاه فرعون نیز وارد رود نیل شد، تو اراده کردی و همه آب ها به روی هم آمد، فرعون و سپاهش در دریایی از آب گرفتار شدند.

فرعون که امیدی به نجات نداشت، فریادش را بلند کرد و از موسی(ع) کمک خواست. موسی(ع) صدای او را شنید، اما هیچ توجهی نکرد، درست است که فرعون در حقّ موسی(ع)، پدری کرده بود، اما اکنون نباید به او اعتنایی می کرد، فرعون سال هاست که ادّعی خدایی کرده بود و هزاران نفر بی گناه را کشته بود، موسی(ع) برای چه باید به او کمک کند؟

آری! موسی(ع) فکر می کرد که باید هر چه زودتر این دشمن خدا نابود شود، برای آخرین بار فرعون فریاد زد و از موسی(ع) کمک طلبید، اما موسی(ع) به او نگاهی هم نکرد، بعد از لحظاتی برای همیشه صدای فرعون خاموش شد.

اکنون تو با موسی(ع) سخن می گویی: ای موسی! اگر فرعون به جای این که از تو طلب کمک می کرد، مرا صدا می زد من او را کمک می کردم! او تو را صدا زد، اما تو هیچ توجهی به او نکردی. آیا می دانی چرا تو جواب او را ندادی؟ علت آن این بود که تو او را خلق نکرده بودی! اگر او مرا صدا می زد من جوابش را داده و او را نجات می دادم، آخر من او را خلق کرده بودم! ۲۰

موسی(ع) به فکر فرو رفت، به راستی تو چه خدای مهربانی هستی؟ تو هرگز دل فرعونی که سال های سال، ادّعی خدایی کرده است را نمی شکستی! اگر او تو را صدا می زد، کمکش می کردی و نجاتش می دادی، تو خدا هستی و

بندگانت را دوست داری.

افسوس که از تو برای ما کم گفته اند، نه، برای ما از تو زیاد گفته اند، البتّه از غضب و خشم تو!!

چرا ما از مهربانی تو، کمتر می دانیم؟

سلام بر پادشاهان بهشت!

شبی از شب ها، موسی(ع) مهمان تو بود، او آمده بود تا از رحمت تو بهره مند شود، او بر روی کوه طور ایستاده بود و با تو سخن می گفت. صدای تو به گوشش رسید:

ای موسی! من بندگانی دارم که آنان را پادشاهان بهشت قرار خواهم داد.

بار خدایا! من دوست دارم بدانم آنان چه کسانی هستند که به بهشت می روند و در آنجا بر اهل بهشت، حکومت می کنند؟

آنان کسانی هستند که در دنیا، دل های بندگان مومن مرا شاد می کنند.

آن شب، موسی(ع) فهمید که شاد کردن دل اهل ایمان، چقدر نزد تو ارزش دارد که پاداشی به این بزرگی به کسانی می دهی که همواره شادی و نشاط را به دیگران هدیه می کنند. ۲۱

وقتی فرشته برای گدایی می آید

تو هیچ گاه امید کسی را ناامید نمی کنی و گدای در گاه خود را دست خالی بر نمی گردانی. برای همین دوست داری که بندگان تو هم هیچ گاه گدایی را ناامید نکنند.

هر کس که در این دنیا به ثروت و مالی رسیده است، به برکت و عنایت تو بوده است. تو بندگانت را امتحان می کنی، می خواهی بدانی آیا آن ها به فکر دیگران هستند یا نه؟

تو به موسی(ع) چنین گفتی: ای موسی! به بندگان من بگو که هیچ گاه گدایی را از در خانه خود ناامید برنگردانند، چرا که گاهی من فرشته ای از فرشتگانم را به شکل انسانی در می آورم و او را به در خانه بندگانم می فرستم تا ببینم آن ها چگونه رفتار خواهند نمود. این امتحانی برای آن هاست. من می خواهم بدانم آیا آن ها آن گدا را ناامید خواهند کرد یا نه؟ ۲۲

یادآور خوبی های من باش

تو از موسی(ع) خواستی تا تو را دوست بدارد و کاری کند که مردم هم تو را دوست داشته باشند.

وقتی موسی(ع) این سخن تو را شنید به فکر فرو رفت. محبت به تو در قلب موسی(ع) موج می زد، او هیچ چیز و هیچ کس را به اندازه تو دوست نداشت، اما او نمی دانست چه کار کند که مردم تو را بیشتر دوست داشته باشند.

او باید راه حلی پیدا می کرد، اما هر چه فکر کرد چیزی به ذهنش نرسید. سرانجام تصمیم گرفت از تو کمک بخواهد:

خدایا! من چه کنم که بندگانت تو را دوست داشته باشند؟ چگونه می توانم قلب آن ها را با محبت تو آشنا کنم؟

ای موسی! من نعمت های زیادی به بندگانم داده ام، تو کاری کن که آنان به یاد نعمت های من بیافتند،

ای موسی! خوبی های مرا برای آن ها بگو. نعمت های مرا برای آن ها بگو، آن وقت خواهی دید که آن ها چگونه مرا دوست خواهند داشت. ۲۳

هنوز خیلی کار داری!

موسی(ع) به سوی قوم خود می رود، او تورات را همراه خود دارد، او باید مأموریت بزرگ خویش را آغاز کند، اکنون که تو با او سخن گفته ای او «کلیم الله» شده است باید بیشتر به هدایت مردم اندیشه کند.

همه مردم جمع شده اند و منتظر هستند تا او با آنان سخن بگوید، منبری برای او آماده کرده اند، او بر بالای منبر می رود و برای مردم سخن می گوید.

این صدای موسی(ع) است: «ای مردم! خدا با من سخن گفت و تورات را بر من نازل کرد».

و تو از دل او خبر داری، می دانی الان او به چه فکر می کند، یک لحظه فکری به ذهن او می رسد، او با خود می گوید: علم و دانش من از همه بیشتر است.

آری! او می بیند که تو تورات را بر او نازل کردی، تورات، کتاب آسمانی توست، سخنان تو در آن نوشته شده است، حتماً کسی بهتر از او در دنیا نیست.

موسی(ع) در همین فکر است که تو جبرئیل را خبر می کنی و به او می گویی: ای جبرئیل! خودت را به موسی برسان و به او بگو که باید نزد خضر برود و شاگردی او را بنماید، زیرا علم و دانش خضر از او بیشتر است. ۲۴

و این گونه می شود که موسی(ع) به جستجوی خضر(ع) پرداخت، او راه طولانی رفت تا توانست به خضر(ع) برسد. خضر(ع) از او خواست تا با هم به کشتی سوار شوند و به سفری دور و دراز بروند، موسی(ع) در این سفر، خیلی چیزها از خضر(ع)

یاد گرفت و فهمید که علم و دانش خضر(ع) از او خیلی بیشتر است.

چرا دیگر باران نمی آید

امسال باران نیامده است و قحطی همه جا را فرا گرفته است، مردم نزد موسی(ع) می آیند و از او می خواهند فکری بکنند.

موسی(ع) هم به آنان دستور می دهد تا فردا همه در بیابان جمع بشوند تا برای آمدن باران، دعا کنند و تو را صدا بزنند.

صبح زود همه مردم از خانه هایشان بیرون می آیند و به سوی بیابان می روند، موسی(ع) دست خود را به سوی آسمان می گیرد و می گوید: بار خدایا! باران رحمت را بر ما نازل کن!

همه مردم نیز آمین می گویند، موسی(ع) منتظر است تا تو این دعا را مستجاب کنی.

اما تو به موسی(ع) چنین می گویی:

ای موسی! من دعای شما را مستجاب نخواهم کرد.

برای چه؟

در میان شما کسی است که بر گناهی اصرار دارد، تا او در میان شما باشد من دعای شما را اجابت نمی کنم.

بار خدایا! آن شخص کیست؟ او را به من معرفی کن تا او را از جمع خود بیرون کنیم.

نه! من این کار را نمی کنم.

اکنون موسی(ع) رو به مردم می کند و از آن ها می خواهد تا همگی توبه کنند. اگر همه توبه کنند آن شخص گنهگار هم توبه خواهد نمود و آن وقت، رحمت تو نازل خواهد شد.

همه مردم به درگاه تو توبه کردند و بعد از لحظاتی، این باران رحمت تو بود که دشت های تشنه را سیراب می کرد. ۲۵.

تو چطور به اینجا آمدی؟

موسی(ع) به اوج آسمان ها نگرست، نگاهش از آسمان ها گذشت، مردی را دید که در زیر سایه عرش خدا جای دارد، موسی(ع) تعجب کرد، او می خواست بداند که این مرد چه کرده است که شایسته این مقام شده است. شاید او، پیامبری از پیامبران تو باشد، شاید

هم...

موسی(ع) با خود گفت که بهتر است از خود تو پرسد که آن مرد کیست و چه کاری انجام داده است که روح او این قدر اوج گرفته و زیر سایه عرش تو جای گرفته است.

بار خدایا! آن مرد کیست که به این مقام رسیده است؟

او کسی است که به پدر و مادر خود نیکی نموده و در دنیا هرگز، سخن چینی نکرده است.

و آن لحظه بود که موسی(ع) به فکر فرو رفت، چه کسی فکر می کرد که نیکی به پدر و مادر و ترک سخن چینی این قدر نزد تو ارزش داشته باشد؟ ۲۶

سه نصیحت آسمانی

آن شب موسی(ع) مهمان تو بود، آنجا کوه طور بود، نور مهتاب همه جا را روشن کرده بود، نسیم می وزید، موسی(ع) به تو چنین گفت:

خدایا! مرا نصیحتی بنما.

ای موسی! من خدای تو هستم و امشب سه نصیحت برای تو دارم.

من سراپا گوش هستم.

نصیحت اول این که به مادر خود مهربانی و نیکی کنی.

چشم. نصیحت دوم تو چیست؟

آن که به مادر خود مهربان باشی و به او نیکی نمایی.

چشم. نصیحت سوم تو چیست؟

آن که به پدر خود نیکی کنی و با او مهربان باشی.

آن شب موسی(ع) فهمید که باید به مادر خود دو برابر پدر خود نیکی نماید، آری! تو می دانی که مادر برای بزرگ کردن فرزندش چه زحماتی می کشد که پدر اصلاً از آن ها خبر ندارد. ۲۷

تو گنهکاران را بشارت بده!

تو می خواستی تا با داوود(ع) سخن بگویی، می خواستی او پیام مهمتی را به مردم برسانی، برای همین به داوود(ع) چنین گفتی:

ای داوود! از تو می خواهم تا به بندگان گنهکار من بشارت بدهی و بندگان خوب مرا بیم دهی.

بارخدا! چگونه گنهکاران را بشارت دهم و خوبان را بترسانم؟

به گنهکاران بشارت بده، زیرا من توبه آن ها را قبول می کنم و از گناهانشان می گذرم و بندگان خوبم را بیم بده و بترسان، مبادا آن ها به کارهای خوب خود مغرور بشوند. ۲۸

چرا به بالای کوه رفتی؟

تو از همه پیامبران خواستی تا به سفر حج بروند و اعمال حج انجام بدهند، تو کعبه را خانه خودت قرار دادی و آن را عزیز و بزرگ شمردی.

و آن روز نوبت داوود(ع) بود که به طواف این خانه بیاید. او به عشق دیدار خانه تو حرکت کرد، طواف خانه تو را انجام داد و سپس به سرزمین عرفات رفت. روز عرفه بود، او نگاهی به صحرای عرفات کرد، آنجا خیلی شلوغ بود و همه مشغول دعا بودند. داوود(ع) به دنبال جای خلوتی می گشت. در آن طرف، کوهی را دید، تصمیم گرفت تا از آن کوه بالا رود و بر بلندی آن کوه بایستد و تو را بخواند.

او از آن کوه بالا رفت و در آنجا تو را خواند و با تو مناجات کرد. وقتی دعای او تمام شد، تو جبرئیل را نزد او فرستادی تا پیام تو را به او برساند. پیام تو این بود: «ای داوود! چرا به بالای کوه رفتی و با من مناجات کردی؟ آیا می ترسیدی که اگر در پایین کوه باشی من صدای تو را نشنوم؟».

و بعد

به جبرئیل گفتی تا صخره ای در عمق دریای سرخ را به او نشان بدهد، در آنجا صخره ای بزرگ بود، زیر آن صخره، کرمی کوچک زندگی می کرد، جبرئیل به داوود(ع) چنین گفت: ای داوود! خدا می گوید: «من صدای این کرم را در زیر این صخره و در ته دریا می شنوم. من صدای همه کسانی که مرا بخوانند را می شنوم» ۲۹.

تو هم باید کار کنی!

ای داوود! آیا می خواهی بهترین بنده من باشی؟

آری! این آرزوی من است.

همه کردار و رفتار تو خوب است. اگر می خواهی بهترین بنده من باشی، باید یک تغییر در زندگی خود بدهی.

چه تغییری؟

تو از بیت المال حقوق می گیری. اگر می خواهی بهترین بنده من باشی، باید خودت کار کنی و مزد بگیری و با آن زندگی را اداره کنی.

وقتی داوود(ع) این سخن تو را شنید گریه کرد، او دلش می خواست تا مثل بقیه مردم کار کند و از دسترنج خویش روزی بخورد، اما دیگر سن و سالی از او گذشته است، آیا او خواهد توانست حرفه ای را یاد بگیرد و با آن کار کند؟

تو می دانستی که داوود(ع) واقعاً می خواهد کار کند، قدرت خود را به نمایش گذاشتی، کاری کردی که آهن در دست داوود(ع) مانند موم نرم شود.

از آن روز به بعد، داوود(ع) ساعت های زیادی می نشست و آهن به دست می گرفت و زره درست می کرد و آن را می فروخت. او ۳۶۰ زره ساخت و با پول آن از بیت المال بی نیاز شد. آن روز بود که داوود(ع) بهترین بنده تو شد. ۳۰

آری! تو دوست داری تا بندگان خوبت از دسترنج خویش روزی بخورند، نه از بیت المال!

چرا راه را گم کرده ای؟

آن مرد به خلوت کوهی پناه آورده بود و روزها روزه می گرفت و شب ها هم دعا می خواند. او هزاران بار تو را صدا زد تا شاید صدایش را بشنوی و حاجتش را روا کنی.

آن روز، چهلمین روزی بود که او در آن کوه بود، او فکر می کرد که دیگر تو حاجت او را می دهی. غروب آن روز هم فرا رسید و او به خواسته خود نرسید.

دیگر طاقت نیاورد، به سوی شهر بازگشت. وقتی دوستانش او را دیدند از علت ناراحتی او سؤل کردند. او ماجرا را گفت، آن ها به او گفتند: خوب است نزد عیسی(ع) بروی و از او علت این ماجرا را سؤل کنی.

او نزد عیسی(ع) آمد و جریان خود را تعریف کرد، عیسی(ع) تعجب کرد که چرا تو حاجت این بنده خود را نداده ای؟ او می خواست راز کار تو را بداند.

و تو با عیسی(ع) چنین گفتی:

ای عیسی! اگر او تا آخر عمر هم دعا می کرد من دعای او را مستجاب نمی کردم!

برای چه؟ مگر او چه کرده است؟

او می خواست من صدایش را بشنوم باید از دری می آمد که من آن را معرفتی کرده ام. من تو را پیامبر و نماینده خود روی زمین قرار داده ام، او به تو اعتقادی ندارد، چگونه می شود که من دعای او را مستجاب کنم در حالی که می دانم در قلب خود، به پیامبری تو هیچ اعتقادی ندارد؟ ۳۱

آری! این یک قانون توست، اگر می خواهم تو صدایم را بشنوی، باید قلب من به نماینده تو اعتقاد داشته باشد. کسی که امام زمان خود را شناسد، بیگانه در گاه توست، هر چقدر تو را صدا بزند، جوابش را نمی دهی، او باید «بابُ الله» را پیدا کند، باید از دروازه رحمت خدا وارد شود.

چه شد که اینجا گلستان شد؟

امروز عیسی(ع) می خواهد به قبرستان برود، تو دوست داری که بندگان تو به قبرستان بروند. در قبرستان است که بندگان تو به فکر فرو می روند و مرگ را باور می کنند. آن ها می فهمند که سرانجام روزی نوبت آن ها هم می رسد و در خانه قبر منزل خواهند کرد.

عیسی(ع) در قبرستان قدم

می زند، برای اهل ایمان از تو طلب رحمت می کند. او وقتی از کنار یک قبر عبور می کند، متوجه می شود که صاحب این قبر، به عذاب گرفتار است، او پیامبر توست، چیزهایی را می بیند که دیگران نمی بینند.

یک سال می گذرد، عیسی(ع) بار دیگر گذرش به همان قبرستان می افتد، از کنار همان قبر عبور می کند که می بیند صاحب آن، در ناز و نعمت توست. تعجب می کند، اکنون با تو سخن می گوید:

خدایا! سال قبل که به اینجا آمدم، صاحب این قبر در عذاب بود، چه شد که امروز مهمان نعمت و رحمت توست؟

ای عیسی! صاحب این قبر، پسری دارد. او دو کار نیکی انجام داد و من به خاطر آن کار خوب پسر، عذاب را از پدر برداشتم و او را مهمان رحمت خود کردم.

آن دو کار نیک چه بود که آن پسر انجام داد؟

راهی که مردم از آن عبور می کردند را اصلاح کرد و سرپرستی یتیمی را به عهده گرفت. ۳۲

افسوس که خوابم برد!

هر شب این موقع که می شود این بنده تو از خواب برمی خیزد، وضو می گیرد و به نماز می ایستد. او در خلوت شب با تو انس می گیرد، دعا می خواند، اشک می ریزد.

هیچ کس نمی داند که او چه لذتی از این نماز شب خود می برد، وقتی که او دست های خود را به سوی آسمان بلند می کند و با تمام وجود تو را می خواند، آرامش همه دنیا، مهمان قلب او می شود، او دیگر تو را دارد، کسی که تو را دارد غم ندارد.

امّا امشب خبری از این بنده خوب تو نیست، امشب او خواب می ماند، وقت نماز شب می گذرد، دیگر سپیده صبح طلوع کرده است که او

بیدار شده است.

او تا شب ناراحت است که چرا سعادت گفتگو و مناجات با تو را از دست داده است، او نمی داند که تو کاری کردی که خواب بماند. کاش او سخن تو را می شنید، کاش او می دانست که خواب ماندن او، رحمتی از جانب تو بود.

اگر این بنده تو خواب نمی ماند، دیگر غرور او را فرا می گرفت، خیال می کرد که کسی شده است و این غرور برای او آفت بزرگی بود. تو بنده خود را دوست داشتی و نمی خواستی او دچار غرور بشود، برای همین کاری کردی که او خواب بماند. ۳۳

فقط به خاطر خدا آمدم

تو نگاهی به زمین می کنی، می بینی که در گوشه ای از این زمین پهناور، فردی در یک خانه ایستاده است. تو می دانی او برای دیدن دوست خود به آنجا آمده است، او فقط به خاطر تو می خواهد حالی از دوست خود پرسد و دیداری با او تازه کند.

اکنون تو یکی از فرشتگان خود را می طلبی و از او می خواهی هر چه زودتر، به زمین برود، فرشتگان می توانند به شکل انسان ها در بیایند، او باید به شکل انسانی شود و به در آن خانه برود و از طرف تو با آن فرد سخن بگوید:

ای مرد! اینجا چه می کنی؟

اینجا خانه دوست من است. آمدم او را ببینم.

برای چه این کار را می کنی؟

فقط به خاطر خدا.

یعنی واقعاً تو این کار را فقط به خاطر خدا انجام می دهی؟

آری! این دوست من نه مقامی دارد، نه پول زیادی! من فقط به خاطر خدا به دیدن او آمده ام.

خوشا به حال تو! بدان که خدا مرا فرستاده است تا تو را بشارت

بدهم.

یعنی تو بشارتی از طرف خدا برای من آورده ای.

بله! خدا بهشت را به تو ارزانی داشت و چنین فرمود: «هر کس به دیدار مونی برود، بداند که به دیدار آن مون نرفته است، بلکه او به دیدار من آمده است و من بهشت را، پاداش این کار او قرار می دهم.» ۳۴

* * *

من در تعجب از سخن تو هستم، وقتی تو می بینی که به دیدار مونی می روم و این کار را فقط به خاطر تو انجام می دهم، به این کار من ارزش زیادی می دهی، آخر چگونه ممکن است که تو دیدار مونی را مانند دیدار خودت می دانی، تو چقدر دوست داری که بندگان تو با هم مهربان باشند.

ای کاش بندگان تو با این سخن تو آشنا بودند، آن وقت در جمع آنان، همواره محبت و صمیمیت موج می زد و هیچ گاه کسی از کمبود محبت رنج نمی کشید!

افسوس و صد افسوس که بندگان تو خیال می کنند باید حتماً به مکه بروند و دور کعبه طواف کنند تا بتوانند بگویند به دیدار خدا رفته ایم. کاش آن ها می دانستند که دیدار یک همسایه مون، همان دیدار توست، چرا که تو در قلب بندگان خوبت جای داری!

چه کنم، چه بگویم که با چشم خود دیده ام که بنده ای از بندگان تو به سفر مکه می رود، در حالی که یک سال است مادر خود را ندیده است!!

چقدر کودکان را دوست داری؟

موسی (ع) مهمان تو بود و از تو این سؤل را کرد:

خدایا! یکی از اعمالی را که خیلی دوست داری، برایم ذکر کن!

ای موسی! سعی کن کودکان را دوست داشته باشی. بدان که من خیلی دوست دارم بندگانم، کودکان

را دوست داشته باشند، زیرا من آنان را بر توحید خود خلق کرده ام، ای موسی! هر کودکی در روزگار کودکی از دنیا برود، جای او در بهشتِ رحمت من خواهد بود. ۳۵

آن روز موسی(ع) دانست که محبت کردن به کودکان را تو چقدر دوست داری، آری! همه کودکان با فطرت خویش، تو را می شناسند و برای همین است که این قدر به دل می نشینند.

کلیدهای طلایی را نمی خواهیم!

تو محمّد(ص) را خیلی دوست داری، او آخرین پیامبر توست، او همه زیبایی ها را در وجود خود جای داده است، او راز خلقت انسان است، آن روز که فرشتگان به خلقت آدم(ع) اعتراض کردند، نمی دانستند که روزی، محمّد(ص) پا به عرصه گیتی می نهد و آن ها می توانند در وجودش، همه خوبی ها را ببینند.

تو می دانی که محمّد(ص) چند روزی است گرسنه است، او غذای خود را به دیگران می دهد، دشمنان، مسلمانان را در شرایط سخت اقتصادی قرار داده اند، آن ها فکر می کنند که با این کار می توانند جلو رشد اسلام را بگیرند.

و اکنون تو دو فرشته را فرا می خوانی؛ یکی از آن ها جبرئیل است و دیگری فرشته ای است که خزانه دار همه ثروت های دنیاست. تو به آن ها مأموریت می دهی تا نزد محمّد(ص) بروند و پیام تو را به او برسانند.

این دو فرشته به زمین می آیند، جبرئیل بارها و بارها به زمین آمده است، اما آن فرشته، هرگز به زمین سفر نکرده است. اکنون آن ها نزد آخرین پیامبر تو، محمّد(ص) هستند. سلام می کنند و با مهربانی جواب می شنوند.

فرشته خزانه دار چنین می گوید: ای سرور ما! خدا به تو سلام می رساند و می گوید: «این ها، کلید همه ثروت دنیاست. انتخاب با خودت است، تو پیامبر من هستی، کدام را انتخاب می کنی:

آیا می‌خواهی مانند پادشاهان زندگی کنی یا مانند بندگان؟».

اکنون فرشته سکوت می‌کند تا جواب این سؤل را بشنود، به راستی پیامبر تو چه جواب خواهد داد.

محمد(ص) نگاهی به جبرئیل می‌کند و از او مشورت می‌خواهد، جبرئیل نظر خود را این گونه بیان می‌کند: «ای محمد! زندگی همراه با فروتنی را انتخاب کن».

اینجاست که محمد(ص) به آن فرشته می‌گوید: «من دوست دارم همانند بندگان زندگی کنم». ۳۶.

من در تعجب از این رفتار پیامبر هستم، او که خود عقل کل بود، باز هم با جبرئیل مشورت کرد، چرا که هر کس که مشورت کند ضرر نمی‌کند، اما افسوس که من این گونه آموخته‌ام که به جای مشورت در انجام امور مهم زندگی خود، کار دیگر بکنم و آن را جزء دین بشمارم! چرا من به جای مشورت گرفتن به استخاره روی آورده‌ام؟ در کجا آمده است که پیامبر با قرآن یا تسبیح، استخاره گرفته باشد؟

بگو بدانم تو چه کاره‌ای؟

عده‌ای از مسلمانان در مسجد نشسته‌اند، آن‌ها با یکدیگر سخن می‌گویند. یکی از آن‌ها خیلی به خود مغرور شده است، او خیال می‌کند خودش به تنهایی توانسته، بنده خوبی باشد و دور گناه نرود.

تو صدای او را می‌شنوی، او برای دیگران از بدی و زشتی گناهان سخن می‌گوید: «ای دوستان من! مواظب باشید که شیطان شما را فریب ندهد، مبادا فریب وسوسه‌های او را بخورید. اگر گناهان انسان زیاد بشود از رحمت خدا بی‌بهره می‌ماند و دیگر خدا او را نمی‌بخشد. من یک نفر را می‌شناسم که از بس گناه کرده است، خدا دیگر او را نمی‌بخشد، من حاضر هستم قسم بخورم که هرگز خدا او را عفو نخواهد

کرد».

تو این کلام او را می شنوی و می دانی از چه کسی سخن می گوید و منظور او کدام بنده توست. تو اکنون از این سخن به خشم می آیی. او چه کاره است که بگوید تو چه کسی را ببخشی و چه کسی را نبخشی؟

تو همان لحظه اراده می کنی و تمام گناهان آن گناهکار را به یک چشم بر هم زدن می ببخشی و گوینده این سخن را از درگاه خود می رانی و هیچ کدام از کارهای خوب او را قبول نمی کنی، باشد که دیگر کسی برای رحمت و مهربانی تو، اندازه ای مشخص نکند، مهربانی تو هیچ اندازه ای ندارد! ۳۷

چگونه بنده شکرگزاری باشم؟

ای موسی! از تو می خواهم که شکر نعمت های مرا به جا آوری!

بارخدایا! من همواره شکر نعمت های تو را نموده ام.

از تو می خواهم که حق شکر مرا ادا کنی و شکرگزاری را به نهایت آن برسانی.

خدایا! من چگونه می توانم چنین کاری بکنم؟ تو نعمت های زیادی به من داده ای. من هرگز نمی توانم شکر همه این نعمت ها را انجام بدهم، من حتی نمی توانم نعمت هایی را که به من داده ای بشمارم تا چه رسد که بخوام شکر همه آن نعمت ها را به جا آورم. خدایا! اگر من شکر همه نعمت های تو را هم به جا آورم، می دانم که این شکر کردن من، فقط با توفیق تو بوده است، این شکر کردن، خودش نعمت دیگری از طرف توست، من باید این نعمت را هم شکر کنم.

ای موسی! تو حق شکر مرا ادا کردی و شکرگزاری را به نهایت آن رساندی!

چگونه؟

وقتی که تو اعتراف کردی که شکر کردن تو هم نعمتی از نعمت های من است، دیگر حق شکرگزاری را

خدایا! من دوست دارم، همیشه به یاد نعمت هایی که تو به من داده ای باشم، تو کمکم کن که بنده شکرگزاری باشم. کمکم کن که دیگر هرگز به نداشته هایم فکر نکنم! کاری کن که من همیشه به داشته هایم فکر کنم، به نعمت هایی که تو به من داده ای، اندیشه کنم.

من می دانم وقتی به نعمت هایی که تو به من داده ای فکر کنم به طور ناخودآگاه، نعمت های دیگر را به سوی خود جذب می کنم. آری! ذهن من وقتی همواره به زیبایی ها بیانیدش، زیبایی ها را به سوی خود جذب می کند.

من فقط تو را دارم و بس!

روز قیامت فرا می رسد، همه مردم برای حسابرسی جمع شده اند، تشنگی بیداد می کند، تو موان را به سوی حوض کوثر دعوت می کنی و آنان از آب گوارا می نوشند و سپس به سوی بهشت روانه می شوند.

در این میان، گنهکاری منتظر است تا به سزای عمل خود برسد، او در دنیا گناهان زیادی انجام داده است، او می فهمد که به زودی به سوی جهنم خواهد رفت، برای همین دست به دعا برمی دارد و چنین می گوید: خدایا! چگونه من در آتش جهنم بسوزم حال آن که من در دنیا فقط تو را می پرستیدم و هرگز غیر تو را عبادت نکردم. تو صدای او را می شنوی، می دانی که او راست می گوید، درست است او در دنیا فریب شیطان را خورده است و گناهانی انجام داده است، اما هرگز به تو شرک نرزیده است، برای همین تو با فرشتگان چنین سخن می گویی: ای فرشتگان! من کسانی که به یکتایی من اقرار کنند را خیلی دوست دارم و بر من لازم است که آنان را از آتش جهنم نجات بدهم، این

توبه دنبال خوبی‌ها بودی؟

امشب، شب جمعه است و تو آن فرشته را صدا می‌زنی و از او می‌خواهی تا به آسمان دنیا سفر کند و مأموریت خود را انجام بدهد.

آن فرشته، ملکوت تو را پشت سر می‌گذارد، از آسمان‌ها می‌گذرد و به آسمان دنیا می‌رسد. او تا صبح باید این پیام تو را ندا دهد. او شب‌های دیگر هفته، وقت سحر به آنجا می‌آید، اما شب‌های جمعه باید از اولین لحظات شب در آنجا باشد.

نگاه او به غروب سرخ خورشید است، دیگر لحظاتی تا پایان روز باقی نمانده است، خورشید در افق پنهان می‌شود و صدای این فرشته تمام آسمان را می‌گیرد. او فرستاده توست و از جانب تو چنین می‌گوید، پیام تو برای بندگانت این است:

آیا کسی هست حاجتی داشته باشد و از من بخواهد تا حاجت او را برآورده کنم؟

آیا کسی هست که از گناهش توبه کند تا من توبه او را بپذیرم؟

ای کسانی که به دنبال خوبی‌ها هستید بشتابید که رحمت من، پذیرای شماست. ۴۰

زیباتر از تو هرگز ندیده‌ام

تو انسان را آفریده‌ای و به او عقل داده‌ای تا بتواند با کمک آن، راه درست را از راه نادرست، تشخیص دهد.

من نمی‌دانستم که تو عقل را قبل از خلقت انسان آفریده‌ای، تا این که سخن پیامبرت را شنیدم. او برای من چنین گفت که تو وقتی عقل را آفریدی با او سخن گفتی.

تو با عقل این چنین سخن گفتی:

به عزت و جلال خودم، سوگند که تو عزیزترین موجودی هستی که من تاکنون آن را آفریده‌ام!

هیچ آفریده‌ای به زیبایی و کمال تو نمی‌رسد!

بندگان من فقط به کمک تو می‌توانند مرا شناخته و یکتاپرست شوند.

آنان به خاطر

تو به سوی عبادت و اطاعت من رو خواهند آورد.

هر کس از گناه و زشتی دوری کند، از تو کمک گرفته است... ۴۱

دیگر به دنبال ماهی نگردید!

در آن طرف دنیا، پادشاهی بر کشوری حکومت می کند، او تو را به خدایی قبول ندارد، کافر و بی دین است. روزی از روزها او بیمار می شود، پزشکان دور او جمع می شوند و دستور می دهند تا ماهی مخصوصی صید شود و او از آن بخورد.

اما حالا که وقت صید ماهی نیست، آن ماهی در دل دریا زندگی می کند. آیا پادشاه شفا خواهد گرفت؟

مأموران به سوی دریا می روند تا شاید بتوانند آن ماهی را صید کنند و تو فرشته ای را می فرستی تا آن ماهی را از دل دریا به سمت ساحل بفرستد.

بعد از مدتی، مأموران با دست پُر به قصر برمی گردند و پادشاه خیلی خوشحال می شود.

چند ماه می گذرد، یکی از بندگان خوب تو نیز به همان بیماری مبتلا می شود، او می داند که شفای او در خوردن آن ماهی است. او خوشحال است الان موقع صید آن ماهی است، او چند نفر از دوستان خود را به سوی ساحل می فرستد تا آن ماهی را برای او صید کنند، اما تو فرشته ای را می فرستی تا آن ماهی ها را از ساحل دور کند. دوستان آن مَون، هر چه تلاش می کنند نمی توانند آن ماهی را صید کنند و ناامید برمی گردند.

اکنون فرشتگان از این کار شگفت زده می شوند، آن ها با خود می گویند: این چه کاری بود که خدا کرد؟ آن کافر را یاری نمود و آن گونه او را به خواسته اش رساند، اما وقتی نوبت به بنده مَونش رسید، نه تنها او را یاری نکرد، بلکه بلای او را

شدت بخشید.

و تو این سخن را می شنوی، دیگر باید برای آن ها توضیح بدهی تا همه به راز کار تو پی ببرند. سخن تو چنین است:

من خدای مهربان هستم و هرگز به بندگان خود ستم نمی کنم، شما دیدید که من چگونه برای آن کافر، شکار ماهی را آسان نمودم، امّا علّت آن را نمی دانید. آن کافر در این دنیا کار خوب و نیکی انجام داده بود، درست است او کافر است، امّا من هیچ کار خوبی را بدون مزد نمی گذارم، من خواستم تا کار خوب او را در همین دنیا پاداش بدهم. او در روز قیامت به خاطر کفرش به عذاب گرفتار خواهد شد.

شما آن بنده مومن دیدید که من چگونه مانع شدم تا ماهی را صید کند بدانید که آن بنده خوب من در این دنیا، گناه بزرگی انجام داده بود، من می خواستم تا با بلایی که در این دنیا می بیند، آن گناه او را ببخشم. من می خواستم تا سختی هایی که او به خاطر آن بیماری می کشد، کفّاره آن گناهِش باشد. اکنون اگر پرونده اعمال آن بنده مومن مرا نگاه کنید، هیچ گناهی در آن نمی بینید. او هرگز در روز قیامت به عذاب گرفتار نخواهد شد، زیرا من گناه او را با آن بلایی که به او رساندم، بخشیدم. او در روز قیامت در بهشت مهمان من خواهد بود. ۴۲.

پایان.

منابع تحقیق

۱. الاحتجاج علی أهل اللجاج ، أبو منصور أحمد بن علی الطبرسی (ت ۶۲۰ هـ)، تحقیق: إبراهيم البهادری ومحمّد هادی به، طهران : دار الأسوه ، الطبعة الأولى ، ۱۴۱۳ هـ .

۲. الاختصاص ، المنسوب إلى أبي عبد الله محمد بن

محمّد بن النعمان العكبرى البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت ٤١٣ هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفّاري ، قم : مؤسّسه النشر الإسلامي ، الطبعة الرابعة ، ١٤١٤ هـ .

٣ . الاستذكار لمذهب علماء الأمصار ، الحافظ أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمّد بن عبد البرّ القرطبي (ت ٣٦٨ هـ) ، القاهرة : ١٩٧١ م .

٤ . إعانه الطالبين، البكري الدميّاطي (ت ١٣١٠ هـ)، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر، الطبعة الأولى، ١٤١٨ هـ .

٥ . أعلام الدين في صفات المؤمنين ، الحسن بن محمّد الديلمي (ت ٧١١ هـ) ، تحقيق : مؤسّسه آل البيت ، قم : مؤسّسه آل البيت .

٦ . أعيان الشيعة ، محسن بن عبد الكريم الأمين الحسيني العاملي الشقراي (ت ١٣٧١ هـ) ، إعداد: السيّد حسن الأمين ، بيروت : دارالتعارف ، الطبعة الخامسة، ١٤٠٣ هـ .

٧ . أمالي المفيد ، أبو عبد الله محمّد بن النعمان العكبرى البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت ٤١٣ هـ) ، تحقيق: حسين أستاذ ولي وعلى أكبر الغفّاري ، قم : مؤسّسه النشر الإسلامي ، الطبعة الثانية ، ١٤٠٤ هـ .

٨ . الأمالي، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت ٤٦٠ هـ) ، تحقيق : مؤسّسه البعثه ، قم : دار الثقافة ، الطبعة الأولى ، ١٤١٤ هـ .

٩ . الأمالي ، محمّد بن علي بن بابويه القمّي (الشيخ الصدوق) (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : مؤسّسه البعثه ، قم : مؤسّسه البعثه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٧ هـ .

١٠ . أمل الآمل ، محمّد بن الحسن الحرّ العاملي (ت ١١٠٤ هـ) .

، تحقيق: السيد أحمد الحسيني ، بغداد : مكتبة الأندلس .

١١ . الأنساب ، عبد الكريم بن محمد السمعاني (ت ٥٥٦٢ هـ) ، تحقيق : عبد الله عمر البارودي ، بيروت : دار الجنان .

١٢ . بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمة الأطهار ، محمّد بن محمّد تقى المجلسى (ت ١١١٠ هـ) ، طهران : دار الكتب الإسلامية ، الطبعة الأولى ، ١٣٨٦ هـ .

١٣ . تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام ، محمّد بن أحمد الذهبي (ت ٧٤٨ هـ) ، تحقيق : عمر عبد السلام تدمرى ، بيروت : دار الكتاب العربى ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٩ هـ .

١٤ . تاريخ بغداد أو مدينة السلام ، أبو بكر أحمد بن على الخطيب البغدادي (ت ٤٦٣ هـ) ، تحقيق : مصطفى عبد القادر عطاء ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعة الأولى .

١٥ . تاريخ مدينة دمشق ، على بن الحسن بن عساكر الدمشقى (ت ٥٧١ هـ) ، تحقيق : على شيرى ، ١٤١٥ ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع .

١٦ . التحصين ، على بن طاووس الحلى (ت ٦٦٤ هـ) ، قم : دار الكتاب ، ١٤١٣ هـ .

١٧ . تحف العقول عن آل الرسول ، أبو محمّد الحسن بن على الحزّانى المعروف بابن شعبه (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : على أكبر الغفّارى ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى ، الطبعة الثانية ، ١٤٠٤ هـ .

١٨ . تحفه الأحوذى ، المبار كفورى (ت ١٢٨٢ هـ) ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٠ هـ .

١٩ . تفسير الثعالبي (الجواهر الحسان فى تفسير القرآن) ، عبد الرحمن بن محمّد الثعالبي

المالكي (ت ٧٨٦هـ)، تحقيق: علي محمد معوض، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى، ١٤١٨ هـ .

٢٠ . تفسير السلمى، السلمى (ت ٤١٢ هـ)، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤٢١ هـ .

٢١ . تفسير السمرقندى، أبو الليث السمرقندى (ت ٣٨٣ هـ)، تحقيق: محمود مطرجى، بيروت: دار الفكر.

٢٢ . تفسير العياشى، أبو النضر محمد بن مسعود السلمى السمرقندى المعروف بالعياشى (ت ٣٢٠ هـ)، تحقيق: السيد هاشم الرسولى المحلاتى، طهران: المكتبة العلميه، الطبعة الأولى، ١٣٨٠ هـ .

٢٣ . تفسير القرطبي (الجامع لأحكام القرآن)، أبو عبد الله محمد بن أحمد الأنصارى القرطبي (ت ٦٧١ هـ)، تحقيق: محمد عبد الرحمن المرعشلى، بيروت: دار إحياء التراث العربى، الطبعة الثانية، ١٤٠٥ هـ .

٢٤ . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى، (ت ٣٢٩ هـ)، تحقيق: السيد طيب الموسوى الجزائرى، قم: منشورات مكتبة الهدى، الطبعة الثالثة، ١٤٠٤ هـ .

٢٥ . التفسير الكبير ومفاتيح الغيب (تفسير الفخر الرازى)، أبو عبد الله محمد بن عمر المعروف بفخر الدين الرازى (ت ٦٠٤ هـ)، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأولى، ١٤١٠ هـ .

٢٦ . تفسير نور الثقلين، عبد على بن جمعه العروسى الحويزى (ت ١١١٢ هـ)، تحقيق: السيد هاشم الرسولى المحلاتى، قم: مؤسسه إسماعيليان، الطبعة الرابعة، ١٤١٢ هـ .

٢٧ . التلخيص الحبير، أحمد بن على بن حجر العسقلانى (ت ٨٥٢ هـ)، تحقيق: محمد الثانى، الرياض: أضواء السلف، ١٤٢٨ هـ .

٢٨ . التمهيص، أبو على محمد بن همام الإسكافى المعروف بابن همام (ت ٣٣٦ هـ)

(، تحقيق : مدرسة الإمام المهدي (عج) ، قم : مدرسة الإمام المهدي (عج) ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٤ هـ .

٢٩ . التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد ، يوسف بن عبد الله القرطبي (ابن عبد البر) (ت ٤٦٣ هـ) ، تحقيق : مصطفى العلوي ومحمد عبد الكبير البكري ، جدّه : مكتبة السوادى ، ١٣٨٧ هـ .

٣٠ . تنوير الحوالك شرح على موطأ مالك ، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي (ت ٩١١ هـ) ، تحقيق : محمد عبد العزيز الخالدي ، بيروت : دار الكتب العلمية ، الطبعة الأولى ، ١٤١٨ هـ .

٣١ . التوحيد ، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : هاشم الحسيني الطهراني ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى ، الطبعة الأولى ، ١٣٩٨ هـ .

٣٢ . تهذيب الأحكام فى شرح المقنعه ، محمد بن الحسن الطوسى (ت ٤٦٠ هـ) ، تحقيق : السيد حسن الموسوى ، طهران : دار الكتب الإسلاميه ، الطبعة الثالثه ، ١٣٦٤ ش .

٣٣ . تهذيب الكمال فى أسماء الرجال ، يونس بن عبد الرحمن المزى (ت ٧٤٢ هـ) ، تحقيق : الدكتور بشّار عوّاد معروف ، بيروت : مؤسسه الرساله ، الطبعة الرابعه ، ١٤٠٦ هـ .

٣٤ . جامع أحاديث الشيعة ، السيد البروجردى (ت ١٣٨٣ هـ) ، قم : المطبعة العلميه .

٣٥ . جامع السعادات ، محمد مهدي بن أبي ذرّ النراقى ، تحقيق : السيد محمد كلانتر ، النجف الأشرف : جامعه النجف الأشرف .

٣٦ . جامع السعادات ، محمد مهدي بن أبي ذرّ

النراقى ، تحقيق : السيد محمد كلانتر ، النجف الأشرف: جامعه النجف الأشرف .

٣٧ . الجامع الصغير فى أحاديث البشير النذير ، جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى (ت ٩١١ هـ) ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع ، الطبعة الأولى ، ١٤٠١ هـ .

٣٨ . جامع المدارك فى شرح المختصر النافع ، أحمد الخوانسارى ، تحقيق: على أكبر الغفارى ، طهران: مكتبة الصدوق، الطبعة الثانية، ١٣٥٥ هـ .

٣٩ . الجواهر السنيه فى الأحاديث القدسيه، محمد بن الحسن بن على بن الحسين الحرّ العاملى (ت ١١٠٤ هـ) ، قم: مكتبة المفيد.

٤٠ . الجواهر السنيه فى الأحاديث القدسيه، محمد بن الحسن بن على بن الحسين الحرّ العاملى (ت ١١٠٤ هـ) ، قم: مكتبة المفيد.

٤١ . جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام ، محمد حسن النجفى (ت ١٢٦٦ هـ) ، بيروت : مؤسسه المرتضى العالميه .

٤٢ . الحدائق الناضره فى أحكام العتره الطاهره ، يوسف بن أحمد البحرانى (ت ١١٨٦ هـ) ، تحقيق : وإشراف : محمّد تقى الإيروانى ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين .

٤٣ . الخصال ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، قم : منشورات جماعه المدرّسين فى الحوزه العلميه .

٤٤ . الدرّ المنثور فى التفسير المأثور ، جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى (ت ٩١١ هـ) ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الأولى ، ١٤١٤ هـ .

٤٥ . دعائم الإسلام وذكر الحلال والحرام والقضايا والأحكام ، أبو حنيفه النعمان بن محمد بن

منصور بن أحمد بن حيون التميمي المغربي (ت ٣٦٣ هـ) ، تحقيق : آصف بن علي أصغر فيضى ، مصر : دارالمعارف ، الطبعة الثالثة ، ١٣٨٩ هـ .

٤٦ . الدعوات ، أبو الحسين سعيد بن عبد الله الراوندى المعروف بقطب الدين الراوندى (ت ٥٧٣ هـ) ، تحقيق : مؤسسسه الإمام المهدي (عج) ، قم : مؤسسسه الإمام المهدي (عج) ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٧ هـ .

٤٧ . ذكرى الشيعة ، محمد بن مكى العاملى (الشهيد الأوّل) (ت ٧٨٦ هـ) ، قم : مكتبه بصيرتى .

٤٨ . روح المعانى فى تفسير القرآن (تفسير الآلوسى) ، محمود بن عبد الله الآلوسى (ت ١٢٧٠ هـ) ، بيروت : دار إحياء التراث العربى .

٤٩ . روضه الواعظين ، محمد بن الحسن بن عليّ الفتّال النيسابورى (ت ٥٠٨ هـ) ، تحقيق : حسين الأعلمى ، بيروت : مؤسسسه الأعلمى ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٦ هـ .

٥٠ . الزهد ، أبو محمد الحسين بن سعيد الكوفى الأهوازى (ت ٢٥٠ هـ) ، تحقيق : غلام رضا عرفانيان ، قم : حسينيان ، الطبعة الثانية ، ١٤٠٢ هـ .

٥١ . سنن الدارمى ، أبو محمد عبد الله بن عبد الرحمن الدارمى (ت ٢٥٥ هـ) ، تحقيق : مصطفى ديب البغا ، بيروت : دار العلم .

٥٢ . السنن الكبرى ، أبو بكر أحمد بن الحسين بن عليّ البيهقى (ت ٤٥٨ هـ) ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع .

٥٣ . سنن النسائى (بشرح الحافظ جلال الدين السيوطى وحاشيه الإمام السندى) ، أبو بكر عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائى (ت)

٥٣٠٣ هـ ، بيروت : دارالمعرفه ، الطبعة الثالثه ، ١٤١٤ هـ .

٥٤ . سير أعلام النبلاء ، أبو عبد الله محمد بن أحمد الذهبي (ت ٧٤٨ هـ) ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط ، بيروت : مؤسسه الرساله ، الطبعة العاشره ، ١٤١٤ هـ .

٥٥ . شرح نهج البلاغه ، عبد الحميد بن محمد المعتزلي (ابن أبي الحديد) (ت ٦٥٦ هـ) ، تحقيق : محمد أبو الفضل إبراهيم ، بيروت : دار إحياء التراث ، الطبعة الثانيه ، ١٣٨٧ هـ .

٥٦ . الصافي في تفسير القرآن (تفسير الصافي) ، محمد محسن بن شاه مرتضى (الفيض الكاشاني) (ت ١٠٩١ هـ) ، طهران : مكتبه الصدر ، الطبعة الأولى ، ١٤١٥ هـ .

٥٧ . صحيح ابن حبان ، علي بن بلبان الفارسي المعروف بابن بلبان (ت ٧٣٩ هـ) ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط ، بيروت : مؤسسه الرساله ، الطبعة الثانيه ، ١٤١٤ هـ .

٥٨ . صحيح ابن خزيمة ، أبو بكر محمد بن إسحاق السلمى النيسابوري المعروف بابن خزيمة (ت ٣١١ هـ) ، تحقيق : محمد مصطفى أعظمي ، بيروت : المكتبه الإسلاميه ، الطبعة الثالثه ، ١٤١٢ هـ .

٥٩ . صحيح البخاري ، أبو عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري (ت ٢٥٦ هـ) ، تحقيق : مصطفى ديب البغا ، بيروت : دار ابن كثير ، الطبعة الرابعه ، ١٤١٠ هـ .

٦٠ . صحيح مسلم ، أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري (ت ٢٦١ هـ) ، بيروت : دار الفكر ، طبعه مصححه ومقابله على عدّه مخطوطات ونسخ معتمده .

٦١ . عدّه الداعي ونجاه الساعي ، أبو العباس أحمد بن

محمد بن فهد الحلّي الأسدي (ت ٨٤١ هـ) ، تحقيق : أحمد موحدى ، طهران : مكتبه وجدانى .

٦٢ . علل الشرائع ، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تقديم : السيد محمد صادق بحر العلوم ، ١٣٨٥ هـ ، النجف الأشرف : منشورات المكتبه الحيدريه .

٦٣ . علل الشرائع ، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تقديم : السيد محمد صادق بحر العلوم ، ١٣٨٥ هـ ، النجف الأشرف : منشورات المكتبه الحيدريه .

٦٤ . عمدہ القارى شرح البخارى ، أبو محمد بدر الدين أحمد العيني الحنفى (ت ٨٥٥ هـ) ، مصر : دار الطباعة المنيريہ .

٦٥ . عيون أخبار الرضا ، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : الشيخ حسين الأعلمى ، ١٤٠٤ هـ ، بيروت : ملباسه الأعلمى للمطبوعات .

٦٦ . غايه المرام وحبّه الخصام فى تعيين الإمام ، هاشم بن إسماعيل البحرانى (ت ١١٠٧ هـ) ، تحقيق : السيد علي عاشور ، بيروت : مؤسسه التاريخ العربى ، ١٤٢٢ هـ .

٦٧ . فتح الوهاب بشرح منهج الطلاب ، زكريا بن محمد بن أحمد بن زكريا الأنصارى (ت ٩٣٦ هـ) ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٨ هـ .

٦٨ . فرج المهموم فى تاريخ علماء النجوم ، أبو القاسم علي بن موسى الحلّي الحسنى المعروف بابن طاووس (ت ٦٦٤ هـ) ، قم : منشورات الشريف الرضى .

٦٩ . الفصول

المهمّة في معرفه أحوال الأئمّه ، عليّ بن محمّد بن أحمد المالكي المكي المعروف بابن صَبَّاح (ت ٨٥٥ هـ) ، بيروت : مؤسسه الأعلمی .

٧٠ . فضائل الأشهر الثلاثة ، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق: غلام رضا عرفانيان، قم : مطبعة الآداب، الطبعة الأولى ، ١٣٩٦ هـ .

٧١ . فيض القدير، شرح الجامع الصغير، محمّد عبد الرؤوف المناوي، تحقيق: أحمد عبد السلام، بيروت : دار الكتب العلميه، الطبعة الأولى، ١٤١٥ هـ .

٧٢ . الكافي ، أبو جعفر ثقه الإسلام محمّد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (ت ٣٢٩ هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، طهران : دار الكتب الإسلاميه ، الطبعة الثانيه ، ١٣٨٩ هـ .

٧٣ . كتاب من لا يحضره الفقيه ، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، قم : مؤسسه النشر الإسلامی .

٧٤ . كشاف القناع، منصور بن يونس البهوتي (ت ١٠٥١ هـ) ، تحقيق: أبو عبد الله محمّد حسن محمّد حسن الشافعي، بيروت: دار الكتب العلميه، الطبعة الأولى، ١٤١٨ هـ .

٧٥ . كشف الخفاء والإلباس عمّا اشتهر من الأحاديث على ألسنه الناس ، إسماعيل بن محمّد العجلوني الجراحي (ت ١١٦٢ هـ) ، بيروت : دار الكتب العلميه، ١٤٠٨ هـ .

٧٦ . كشف الغمّه في معرفه الأئمّه ، علي بن عيسى الإربلي (ت ٦٨٧ هـ) ، تحقيق : السيد هاشم الرسولي المحلّاتي ، بيروت : دار الكتاب الإسلامی ، الطبعة الأولى ، ١٤٠١ هـ .

٧٧ . كنز الدقائق ، محمّد بن محمّد رضا المشهدى ، قم : جماعه المدرّسين .

٧٨ . كنز العمّال فى سنن الأقوال والأفعال ، علاء الدين على المتقى بن حسام الدين الهندى (ت ٩٧٥ هـ) ، ضبط وتفسير : الشيخ بكرى حيانى ، تصحيح وفهرسه : الشيخ صفوه السقا ، بيروت : ملّاسه الرساله ، الطبعة الأولى ، ١٣٩٧ هـ .

٧٩ . لواقح الأنوار القدسيه فى بيان العهود المحمّديه ، السيّد عبد الوهّاب الشعرانى (ت ٩٧٣ هـ) ، مصر : مكتبه ومطبعه مصطفى البابى الحلبي ، الطبعة الثانيه ، ١٣٩٣ هـ .

٨٠ . المبسوط فى فقه الإماميه ، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسى (ت ٤٦٠ هـ) ، تحقيق : محمّد د على الكشفى ، طهران : المكتبه المرتضويّه ، الطبعة الثالثه ، ١٣٨٧ هـ .

٨١ . مجمع البحرين ، فخر الدين الطريحي (ت ١٠٨٥ هـ) ، تحقيق : السيّد أحمد الحسينى ، طهران : مكتبه نشر الثقافه الإسلاميه ، الطبعة الثانيه ، ١٤٠٨ هـ .

٨٢ . مجمع البيان فى تفسير القرآن ، أبو على الفضل بن الحسن الطبرسى (ت ٥٤٨ هـ) ، تحقيق : السيّد هاشم الرسولى المحلاتى والسيد فضل الله اليزدى الطباطبائى ، بيروت : دار المعرفه ، الطبعة الثانيه ، ١٤٠٨ هـ .

٨٣ . مجمع الزوائد ومنبع الفوائد ، نور الدين على بن أبى بكر الهيثمى (ت ٨٠٧ هـ) ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٨ هـ .

٨٤ . المجموع (شرح المهذب) ، الإمام أبو زكريا محى الدين بن شرف النووى (ت ٦٧٦ هـ) ، بيروت : دار الفكر .

٨٥ . المحاسن ، أبو جعفر أحمد

بن محمّد بن خالد البرقى (ت ٢٨٠ هـ) ، تحقيق : السيّد مهدي الرجائي ، قم : المجمع العالمي لأهل البيت ، الطبعة الأولى ، ١٤١٣ هـ .

٨٦ . مختصر بصائر الدرجات ، حسن بن سليمان الحلّي (ق ٩ هـ) ، قم : انتشارات الرسول المصطفى .

٨٧ . مستدرّك الوسائل ومستنبط المسائل ، الميرزا حسين النورى (ت ١٣٢٠ هـ) ، تحقيق : مؤسّسه آل البيت ، قم : مؤسّسه آل البيت ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٨ هـ .

٨٨ . مسند أبى داوود الطيالسى ، سليمان بن داوود الجارود البصرى المعروف بأبى داوود الطيالسى (ت ٢٠٤ هـ) ، بيروت : دار المعرفة .

٨٩ . مسند أحمد ، أحمد بن محمّد بن حنبل الشيبانى (ت ٢٤١ هـ) ، تحقيق : عبد الله محمّد المدرّيش ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الثانية ، ١٤١٤ هـ .

٩٠ . مسند إسحاق بن راهويه ، أبو يعقوب إسحاق بن إبراهيم الحنظلى المروزى (ت ٢٣٨ هـ) ، تحقيق : عبد الغفور عبد الحقّ حسين البلوشى ، المدينة المنوّرة : مكتبة الإيمان ، الطبعة الأولى ، ١٤١٢ هـ .

٩١ . مسند الشاميين ، أبو القاسم سليمان بن أحمد بن أيّوب اللخمي الطبرانى (ت ٣٦٠ هـ) ، تحقيق : حمدى عبد المجيد السلفى ، بيروت : مؤسّسه الرساله ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٩ هـ .

٩٢ . مشكاة الأنوار فى غرر الأخبار ، أبو الفضل على الطبرسى (ق ٧ هـ) ، طهران : دارالكتب الإسلاميه ، الطبعة الأولى ، ١٣٨٥ هـ .

٩٣ . مصباح الفقيه ، آقا رضا الهمدانى (ت ١٣٢٢ هـ) ، طهران : منشورات مكتبه الصدر .

٩٤ .

المصنّف في الأحاديث والآثار ، أبو بكر عبد الله بن محمّد بن أبي شيبة العبسي الكوفي (ت ٢٣٥ هـ) ، تحقيق : سعيد محمّد اللّحّام ، بيروت : دار الفكر .

٩٥ . معانى الأخبار ، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفّاري ، ١٣٧٩ هـ ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين ، الطبعة الأولى ، ١٣٦١ هـ .

٩٦ . المعجم الأوسط ، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ٣٦٠ هـ) ، تحقيق : قسم التحقيق بدار الحرمين ، ١٤١٥ هـ ، القاهرة : دار الحرمين للطباعة والنشر والتوزيع .

٩٧ . المعجم الكبير ، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ٣٦٠ هـ) ، تحقيق : حمدى عبد المجيد السلفى ، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، الطبعة الثانية ، ١٤٠٤ هـ .

٩٨ . معجم رجال الحديث ، أبو القاسم بن علي أكبر الخوئي (ت ١٤١٣ هـ) ، قم : منشورات مدينه العلم ، الطبعة الثالثة ، ١٤٠٣ هـ .

٩٩ . معرفه السنن والآثار، أبو بكر أحمد بن الحسين بن علي البيهقي (ت ٤٥٨ هـ) ، تحقيق: سيّد كسروى حسن، بيروت: دار الكتب العلميه.

١٠٠ . مغنى المحتاج إلى معرفه معانى ألفاظ المنهاج، محمّد بن أحمد الشربيني (ت ٩٧٧ هـ) ، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ١٣٧٧ هـ .

١٠١ . المغنى ، أبو محمّد عبد الله بن أحمد بن محمّد بن قدامه (ت ٦٢٠ هـ) ، بيروت : دار الكتاب العربى .

١٠٢ . مكارم

الأخلاق ، عبد الله بن محمد القرشي (ابن أبي الدنيا) (ت ٢٨١ هـ) ، بيروت : دار الكتب العلمية ، ١٤٠٩ هـ .

١٠٣ . مكيال المكارم فى فوائد الدعاء للقائم، ميرزا محمّد الموسوى الإصفهاني، تحقيق: السيّد على عاشور، بيروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، الطبعة الأولى، ١٤٢١ هـ .

١٠٤ . مناقب آل أبي طالب (مناقب ابن شهر آشوب) ، أبو جعفر رشيد الدين محمد بن على بن شهر آشوب المازندراني (ت ٥٨٨ هـ) ، قم : المطبعة العلمية .

١٠٥ . منتقى الجمان فى الأحاديث الصحاح والحسان ، جمال الدين أبو منصور الحسن بن زين الدين الشهيد (ت ١٠١١ هـ) ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، قم : جامعه المدرّسين ، الطبعة الأولى ، ١٣٦٢ هـ .

١٠٦ . منتهى المطلب فى تحقيق المذهب، الحسن بن يوسف بن المطهر المعروف بالعلامة الحلّي (ت ٧٢٦ هـ) ، تحقيق: قسم الفقه فى مجمع البحوث الإسلاميه، مشهد: مجمع البحوث الإسلاميه، الطبعة الأولى، ١٤١٢ هـ .

١٠٧ . منيه المرید فى آداب المفيد والمستفيد ، زين الدين بن على الجبعى العاملى المعروف بالشهيد الثانى (ت ٩٦٥ هـ) ، تحقيق : رضا المختارى ، قم : مكتب الإعلام الإسلامى ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٩ هـ .

١٠٨ . الموطأ ، مالك بن أنس (ت ١٥٨ هـ) ، تحقيق : محمّد فؤاد عبد الباقي ، بيروت : دار إحياء التراث العربى، الطبعة الأولى ، ١٤٠٦ هـ .

١٠٩ . النور المبين فى قصص الأنبياء والمرسلين، السيّد نعمه الله الجزائرى (ت ١١١٢ هـ) ، قم: منشورات الشريف الرضى .

١١٠ . نيل الأوطار من أحاديث سيّد الأخيار ، العلامة محمد بن على

بن محمد الشوكاني (ت ۱۲۵۵ هـ)، بيروت: دار الجيل، ۱۹۷۳ م.

۱۱۱. وسائل الشيعه إلى تحصيل مسائل الشريعه، محمد بن الحسن الحرّ العاملي (ت ۱۱۰۴ هـ)، تحقيق: مؤسس آل البيت، قم: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، الطبعة الثانية، ۱۴۱۴ هـ.

نویسنده، کتب، ناشر

ارتباط با نویسنده

اشاره

دوستان خوبم! دوست دارم نظر شما را درباره این کتاب بدانم، نظر شما، سرمایه من است.

پیامک خود را به سامانه پیام کوتاه من به شماره ۳۰۰۴۵۶۹ بفرستید.

شما را دوست دارم و فقط به عشق شما می نویسم.

سامانه پیام کوتاه ۳۰۰۴۵۶۹

سایت www.hasbi.ir

ایمیل khodamian@yahoo.com

درباره نویسنده

دکتر مهدی خُدامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل اصفهان دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشان در سال ۱۳۷۶ به شهر قم هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیه قم (دکترای فقه و اصول) را اخذ نمود.

موفقیت وی در کسب مقام اول مسابقه جهانی کتاب رضوی بیروت در تاریخ ۸/۸/۸۸ مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اولین بار بود که یک ایرانی توانست در این مسابقات، مقام اول را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجال شیعه از دیگر فعالیت های پژوهشی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اولین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خُدامیان هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیت های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش

از ۵۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمی در جشنواره های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی

از مهمترین ویژگی این آثار می باشد.

آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی های مکتب شیعه می پردازد و تلاش می کند تا جوانان را با آموزه های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همّت انشارات وثوق به زیور طبع آراسته شده است.

کتاب نویسنده

کتاب فارسی

اشاره

ناشر همه کتاب های فارسی، نشر وثوق می باشد.

این فهرست کتاب های چاپ شده تا سال ۱۳۹۲ می باشد.

رمان مذهبی

۱ - مهاجر بهشت: حوادث روزهای پایانی زندگی پیامبر

۲ - قصه معراج: حوادث و شگفتی های معراج پیامبر

۳ - بانوی چشمه: زندگی حضرت خدیجه(س)

۴ - فریاد مهتاب: زندگی حضرت زهرا(س)

۵ - روشنی مهتاب: پاسخ به شبهات وهابیت - دفاع از حقیقت و ولایت

۶ - سرزمین یاس: ماجرای بخشش فدک به فاطمه(س)

۷ - روی دست آسمان: عید غدیر

۸ - سکوت آفتاب: شهادت حضرت امیرالمؤمنین

۹ - آرزوی سوم: ماجرای جنگ خندق

۱۰ - فانوس اول: ماجرای شهادت مالک بن نویره

۱۱ - الماس هستی: دهه امامت، غدیر خم.

۱۲ - در قصر تنهایی: ماجرای صلح امام حسن(ع)

۱۳-۱۹: هفت شهر عشق: نگاهی نو به حماسه عاشورا (این کتاب در چاپ اول در هفت کتاب چاپ شد، در چاپ دوم به بعد در یک جلد چاپ شد).

۲۰ - در اوج غربت: ماجرای شهادت مسلم بن عقیل

کتاب «سلام بر خورشید» در موضوع امام حسین(ع) می باشد (شرح زیارت عاشورا).

۲۱ - صبح ساحل: حوادث زندگی امام صادق(ع)

۲۲ - لذت دیدار ماه: ثواب زیارت امام رضا(ع)

۲۳ - داستان ظهور: زیبایی های ظهور امام زمان(ع)

۲۴ - حقیقت دوازدهم: اثبات ولادت امام زمان(ع)

۲۵ - آخرین عروس: داستان میلاد امام زمان(ع)

کتاب «راهی به دریا» شرح زیارت آل یاسین می باشد و کتاب «گمگشته دل» در فضیلت انتظار ظهور نوشته شده است. این دو کتاب نیز در موضوع امام زمان(ع) می باشد.

آموزه های دینی

۲۶ - خدای خوبی ها: خداشناسی، توحید ناب

۲۷ - با من تماس بگیرید: راه و روش دعا کردن

۲۸ - با من مهربان باش: مناجات با خدا

۲۹ - خدای قلب من: مناجات با خدا

۳۰ - تا خدا راهی نیست: سخنان خدا با پیامبران

۳۱ - در آغوش خدا: زیبایی های مرگ مومن

۳۲ - یک سبد

آسمان: نگاهی به چهل آیه قرآن

۳۳ - راهی به دریا: شرح زیارت آل یاسین معرفت امام زمان(ع)

۳۴ - سلام بر خورشید: شرح زیارت عاشورا

۳۵ - نردبان آبی: شرح زیارت جامعه، امام شناسی

۳۶ - گمگشته دل: فضیلت انتظار ظهور

۳۷ - آسمانی ترین عشق: فضیلت محبت به اهل بیت(ع)

۳۸ - همسر دوست داشتنی: زندگی زناشویی بهتر

۳۹ - بهشت فراموش شده: احترام به پدر و مادر

۴۰ - سمت سپیده: ارزش علم دانش

۴۱ - چرا باید فکر کنیم: ارزش فکر و اندیشه

۴۲ - لطفا لبخند بزنید: ارزش لبخند و شادمانی

۴۳ - راز خشنودی خدا: آثار کمک کردن به مردم

۴۴ - به باغ خدا برویم: فضیلت حضور در مسجد

۴۵ - راز شکرگزاری: شکر نعمت های خدا

۴۶ - فقط به خاطر تو: آثار اخلاص در عمل

۴۷ - معجزه دست دادن: آثار دست دادن، ارتباط اجتماعی

کتاب عربی

۴۹ - تحقیق «فهرست سعد» .

۵۰ - تحقیق «فهرست الحمیری» .

۵۱ - تحقیق «فهرست حمید» .

- ۵۲ - تحقیق « فهرست ابن بطّه » .
- ۵۳ - تحقیق « فهرست ابن الولید » .
- ۵۴ - تحقیق « فهرست ابن قولویه » .
- ۵۵ - تحقیق « فهرست الصدوق » .
- ۵۶ - تحقیق « فهرست ابن عبدون » .
- ۵۷ - تحقیق « آداب أمير المؤمنين » .
- ۵۸ - الصحيح في فضل الزياره الرضويه .
- ۵۹ - الصحيح في البكاء الحسيني .
- ۶۰ - الصحيح في فضل الزياره الحسينيه .
- ۶۱ - الصحيح في كشف بيت فاطمه (س) .
- ۶۲ - صرخه النور .
- ۶۳ - إلى الرفيق الأعلى .

نشر و ثوق

(ناشر همه کتاب های فارسی، نشر و ثوق می باشد).

انتشارات و ثوق از سال ۱۳۷۶ فعالیت خود را در حوزه نشر کتاب آغاز کرد و امروز بسیار خرسند است که قدمی هر چند کوچک در جهت ترویج تعالیم اسلام و پاسخ گویی به نیازهای فکری و فرهنگی نسل جوان کشور عزیزمان ایران برداشته و این توفیق الهی قرین راهش بوده که محققان و اندیشوران علم و ادب را همچنان از این دریای معرفت و بصیرت جرعه نوش کند.

چاپ و نشر بیش از ۳۵۰ عنوان اثر در موضوعات مذهبی، اخلاقی، اجتماعی، فلسفه و کلام به صورت عمومی و تخصصی حاصل کوشش های این انتشارات است.

از جمله کارهای بسیار مهم و ارزشمند انتشارات و ثوق قرارداد مجموعه کتابهایی تحت عنوان اندیشه سبز می باشد که این قرارداد از ابتدای سال ۱۳۸۶ شروع شده است و تاکنون توانستم ۴۸ عنوان کتاب تحت عنوان اندیشه سبز روانه بازار نمایم.

از ویژگی های مهم این مجموعه می توان به سادگی و روانی مطالب مذهبی با رویکرد داستان و رمان اشاره

کرد که با توجه به مستند بودن مطالب و استفاده از منابع دست اول کتب شیعه و سنی با قلمی بسیار شیوا جوانان عزیز را جذب کرده و کلام ناب معصومین علیهم السلام را ترویج نمایم.

خرید کتاب های فارسی نویسنده

تلفکس: ۰۲۵۳-۷۷ ۳۵ ۷۰۰

همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

خرید اینترنتی: سایت نشر وثوق: www.Nashrvosoogh.com

سامانه پیام کوتاه نشر وثوق ۳۰۰۰۴۶۵۷۷۳۵۷۰۰

۱. عن محمد بن علی الباقر علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أَخْرَجَ ذَرِيَةَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ ظَهْرِهِ لِيَأْخُذَ عَلَيْهِمِ الْمِيثَاقَ بِالرَّبُوبِيَّةِ لَهُ وَبِالنَّبُوَّةِ لِكُلِّ نَبِيٍّ، فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ أَخَذَ لَهُ عَلَيْهِمِ الْمِيثَاقَ بِنَبْوَةِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ لِآدَمَ: انظُرْ مَاذَا تَرَى، فَنَظَرَ آدَمَ إِلَى ذَرِيَّتِهِ وَهُمْ ذَرٌّ قَدْ مَلَأُوا السَّمَاءَ قَالَ آدَمُ: يَا رَبِّ، مَا أَكْثَرَ ذَرِّيَّتِي! وَلَأْمُرٌ مَا خَلَقْتَهُمْ، فَمَا تَرِيدُ مِنْهُمْ بِأَخْذِكَ الْمِيثَاقَ عَلَيْهِمْ؟ قَالَ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ: يَعْبُدُونَنِي لَا يَشْرِكُونَ بِي شَيْئًا، وَيُؤْنُونَ بِرِسْلِي وَيَتَّبِعُونَهُمْ. قَالَ آدَمُ: يَا رَبِّ، فَمَا لِي أَرَى بَعْضَ الذَّرِّ أَعْظَمَ مِنْ بَعْضٍ، وَبَعْضُهُمْ لَهُ نُورٌ كَثِيرٌ وَبَعْضُهُمْ لَهُ نُورٌ قَلِيلٌ، وَبَعْضُهُمْ لَيْسَ لَهُ نُورٌ؟ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: لِذَلِكَ خَلَقْتَهُمْ؛ لِأَبْلُوهُمْ فِي كُلِّ حَالَتِهِمْ. قَالَ آدَمُ: يَا رَبِّ، أَتَأْذَنُ لِي بِالْكَلامِ فَأَتَكَلَّمُ؟ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: تَكَلَّمْ، فَإِنَّ رُوحَكَ مِنْ رُوحِي، وَطَبِيعَتُكَ خِلافَ كَيْنُونَتِي، فَقَالَ آدَمُ: يَا رَبِّ، فَلَوْ كُنْتُ خَلَقْتَهُمْ عَلَيَّ مِثَالِ وَاحِدٍ وَقَدَرٍ وَاحِدٍ وَطَبِيعَةٍ وَاحِدَةٍ وَجِبَلَةٍ وَاحِدَةٍ وَأَرْزَاقٍ وَاحِدَةٍ وَأَعْمَارٍ سِوَاءٍ، لَمْ يَبْغِ بَعْضُهُمْ عَلَيَّ بَعْضٌ، وَلَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمْ تَحَاسُدٌ وَتَبَاغُضٌ، وَلَا اخْتِلافٌ فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ.

قال الله عز وجل: يا آدم، بروحي نطقت وبضعف طبيعتك تكلفت ما لا علم لك به، وأنا الله الخلاق العليم، بعلمي خالفت بين خلقى وبمشيئتي يمضى فيهم أمرى، وإلى تدبيرى وتقديرى صائرون، لا تبديل لخلقى، إنما خلقت الجن والإنس ليعبدونى،

وخلقتُ الجنَّةَ لمن عبدني وأطاعني منهم وأتبع رسلي ولا أبالي، وخلقتُ النارَ لمن كفرني وعصاني ولم يتبع رسلي ولا أبالي، وخلقتك وخلقتُ ذرّيتك من غير فاقه بي إليك وإلّهم، وإنّما خلقتك وخلقتهم لأبلوك وأبلوهم أيكم أحسن عملاً في دار الدنيا في حياتكم وقبل مماتكم، ولذلك خلقتُ الدنيا والآخرة، والحياه والموت، والطاعه والمعصيه، والجنّة والنار، وكذلك أردتُ في تدبيرى وتقديرى وبعلمى النافذ فيهم، خالفتُ بين صورهم وأجسامهم، وألوانهم وأعمارهم وأرزاقهم، وطاعتهم ومعصيتهم، فجعلتُ منهم الشقى والسعيد، والبصير والأعمى، والقصير والطويل، والجميل والذميم، والعالم والجاهل، والغنى والفقير، والمطيع والعاصى، والصحيح والسقيم، ومن به الزّمانه ومن لا عاهه به؛ فينظر الصحيح إلى من به العاهه فيحمدني على عافيته، وينظر الذى به العاهه إلى الصحيح فيدعوني ويسألنى أن أعافيه، ويصبر على بلائى فأثيبه جزيل عطائى، وينظر الغنى إلى الفقير فيحمدني ويشكرني، وينظر الفقير إلى الغنى فيدعوني ويسألنى، وينظر المؤمن إلى الكافر فيحمدني على ما هديته؛ فلذلك خلقتهم لأبلوهم وكلفتهم فى السراء والضراء، وفيما أعافيهم وفيما ابتليتهم، وفيما أعطيهم وفيما أمنعهم، وأنا الله الملك القادر، ولى أن أمضى جميع ما قدّرت على ما دبرّت، ولى أن أغيّر من ذلك ما شئتُ إلى ما شئتُ، وأقدّم من ذلك ما أخرت، وألّو ما قدّمت من ذلك، وأنا الله الفعّال لما أريد، لا أسأل عمّا أفعل وأنا أسأل خلقى عمّا هم فاعلون: الكافى ج ٢ ص ١٠، علل الشرائع ج ١ ص ١١، مختصر بصائر الدرجات ص ١٥٦، الاختصاص ص ٣٣، الجواهر السنيه ص ٨، بحار الأنوار ج ٥ ص ٢٢٧. ٢.

«فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» سورة مؤنون: ١٤. ٣. أبى عبد الله عليه السلام قال: أوحى الله عزّ وجلّ إلى آدم:

إِنِّي سَأَجْمَعُ لَكَ الْخَيْرَ كُلَّهُ فِي أَرْبَعِ كَلِمَاتٍ. قَالَ: يَا رَبِّ، وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: وَاحِدَهُ لِي وَوَاحِدَهُ لَكَ وَوَاحِدَهُ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ وَوَاحِدَهُ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ النَّاسِ، قَالَ: يَا رَبِّ، بَيْنَهُنَّ لِي حَتَّى أَعْلَمَهُنَّ، قَالَ: أَمَّا الَّتِي لِي فَتَعْبُدُنِي لَا تَشْرِكُ بِي شَيْئاً، وَأَمَّا الَّتِي لَكَ فَأُجْزِيكَ بِعَمَلِكَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ، وَأَمَّا الَّتِي بَيْنِي وَبَيْنَكَ فَعَلَيْكَ الدُّعَاءُ وَعَلَيَّ الْإِجَابَةُ، وَأَمَّا الَّتِي بَيْنَكَ وَبَيْنَ النَّاسِ فَتَرْضَى لِلنَّاسِ مَا تَرْضَى لِنَفْسِكَ: أَمَّا الْيَوْمُ ص ٧٠٦، معاني الأخبار ص ١٣٧، مستدرک الوسائل ج ٥ ص ١٦٢، عدّه الداعي ص ٣٥، الجواهر السنيه ص ٩، بحار الأنوار ج ١١ ص ٢٥٧. ٤. أبي جعفر عليهما السلام قال: إِنَّ آدَمَ قَالَ: يَا رَبِّ، سَلَّطْتَ عَلَيَّ الشَّيْطَانَ وَأَجْرِيته مَنِّي مَجْرَى الدَّمِ، فَقَالَ: يَا آدَمَ، جَعَلْتُ لَكَ أَنْ مَن هَمَّ مِنْ ذَرْبِكَ بِسَيِّئِهِ لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ، فَإِنْ عَمَلَهَا كُتِبَتْ عَلَيْهِ، وَمَنْ هَمَّ بِحَسَنِهِ فَإِنْ هُوَ لَمْ يَعْمَلْهَا كُتِبَتْ لَهُ حَسَنُهُ، وَإِنْ عَمَلَهَا كُتِبَتْ لَهُ عَشْرًا. قَالَ: يَا رَبِّ زِدْنِي، قَالَ: جَعَلْتُ لَكَ أَنْ مَن عَمَلَ مِنْهُمْ سَيِّئَةً ثُمَّ اسْتَغْفَرَ غُفِرَتْ لَهُ. قَالَ: يَا رَبِّ زِدْنِي، قَالَ: جَعَلْتُ لَهُمُ التَّوْبَةَ أَوْ بَسَطْتُ لَهُمُ التَّوْبَةَ حَتَّى تَبْلُغَ النَّفْسُ هَذِهِ. قَالَ يَا رَبِّ حَسْبِي: الْكَافِي ج ٢ ص ٤٤٠، كتاب الزهد للحسين بن سعيد ص ٧٥، الجواهر السنيه ص ١١، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٨، جامع أحاديث الشيعة ج ١٤ ص ٣٦٧، جامع السعادات ج ٣ ص ٥٣؛ عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لَمَّا أُعْطِيَ اللَّهُ إِبْلِيسَ مَا أُعْطَاهُ مِنَ الْقُوَّةِ، قَالَ آدَمُ: يَا رَبِّ، قَدْ سَلَّطْتَ إِبْلِيسَ عَلَيَّ وَوُلِدِي وَأَجْرِيته مِنْهُمْ مَجْرَى الدَّمِ فِي الْعُرُوقِ، وَأَعْطَيْتَهُ مَا أُعْطَيْتَ،

فما لى ولولدى؟ فقال: لك ولولدك السيئه بواحد والحسنه بعشر أمثالها. قال: يا ربّ زدنى، قال: التوبه مبسوطه حتّى تبلغ النفس الحلقوم. قال: يا ربّ زدنى، قال: أغفرّ ولا أبالي: وسائل الشيعة ج ١٦ ص ٨٨، الجواهر السنيه ص ١٢، التفسير الصافي ج ٢ ص ١٧٦، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٧٨٤ و ج ٢ ص ١٠٠. ٥. عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال فى جملة كلام طويل مع أبى جهل: يا أبا جهل، أما علمت قصه إبراهيم الخليل لما رُفِع فى الملكوت قوى الله بصره لما رفعه دون السماء حتّى أبصر الأرض ومن عليها ظاهرين ومستترين، فرأى رجلاً وامرأة على فاحشه، فدعى عليهما بالهلاك فهلكا، ثم رأى آخرين فدعى عليهما بالهلاك فهلكا، ثم رأى آخرين فدعا عليهما بالهلاك فهلكا، ثم رأى آخرين فدعى عليهما، فأوحى الله إليه: يا إبراهيم، اكفف دعوتك عن عبادى وإمائى فإننى أنا الله الغفور الرحيم، لا تضرّنى ذنوب عبادى، كما لا تنفعنى طاعتهم، ولست أسوسهم بشفاء الغيظ كسياستك، فاكفف دعوتك عن عبيدى وإمائى، فإنما أنت عبد نذير لا شريك فى المملكه ولا مهيمن على ولا على عبادى... الاحتجاج ج ١ ص ٣٦، الجواهر السنيه ص ٢١، بحار الأنوار ج ٩ ص ٢٧٨ و ج ١٢ ص ٦٠؛ أبو بصير عن أبى عبد الله عليه السلام، قال: لما رأى إبراهيم ملكوت السماوات والأرض، التفت فرأى رجلاً يزنى فدعى عليه فمات، ثم رأى آخر فدعى عليه فمات، حتّى رأى ثلاثه فدعى عليهم فماتوا، فأوحى الله تعالى إليه: يا إبراهيم، إنّ دعوتك مُجابّه، فلا تدع على عبادى، فإننى لو شئت لم أخلقهم، إننى خلقت خلقى على ثلاثه أصنافٍ: عبداً يعبدنى لا يشرك

بى شيئاً فأثيبه، وعبداً يعبد غيرى فلن يفوتنى، وعبداً يعبد غيرى فأخرج من صلبه من يعبدنى: الكافى ج ٨ ص ٣٠٥، علل الشرائع ج ٢ ص ٥٨٥، فرج المهموم ص ٢٦، الجواهر السنيه ص ٢٢، بحار الأنوار ج ٧ ص ٤١ و ج ١٢ ص ٦١، تفسير العياشى ج ١ ص ١٤٢، تفسير القمى ج ١ ص ٢٠٥، تفسير مجمع البيان ج ٤ ص ٩٠، التفسير الصافى ج ٢ ص ١٣٢، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٧٣٢. ٦. على بن الحسين، عن أبيه، عن أمير المؤمنين عليه السلام، قال: لَمَّا أراد الله قبض روح إبراهيم عليه السلام، بعث إليه ملك الموت، فسلم فرده عليه السلام، ثم قال له: أزائر أنت أم داع، فقال: بل داع فأجب، فقال: هل رأيت خليلاً يُميت خليلاً؟ فرجع حتى وقف بين يدي الله، فقال: إلهى، قد سمعت ما قال خليلك إبراهيم، فقال الله عز وجل: يا ملك الموت، اذهب إليه وقل له: هل رأيت حبيباً يكره لقاء حبيبه؟ إن الحبيب يُحب لقاء حبيبه: أمالى الصدوق ص ٢٦٤، علل الشرائع ج ١ ص ٣٧، روضه الواعظين ص ٤٨٨، مستدرک الوسائل ج ٢ ص ٩٥، الجواهر السنيه ص ٢٤، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٢٧ و ج ١٢ ص ٧٨. ٧. عن الحسين بن خالد، عن الرضا عليه السلام قال: إن إبراهيم لَمَّا وُضع في كفه المنجنيق غضب جبرئيل، فأوحى الله إليه: ما يغضبك يا جبرئيل؟ قال: يا رب، خليلك ليس من يعبدك على وجه الأرض غيره، سلطت عليه عدوك وعدوه! فأوحى الله إليه: اسكت، إنما يعجل العبد الذى يخاف الفوت مثلك، فأما أنا فإني آخذه إذا شئت. فأهبط الله مخاتماً فيه سته

أحرف: لا- إله إلا- الله، محمّد رسول الله، لا- حول ولا قوّه إلاّ بالله، فوّضتُ أمرى إلى الله، أسندتُ ظهري إلى الله، حسبى الله. فأوحى الله إليه: أن تختّم بهذا الخاتم، فإنّي أجعلُ النارَ عليك برداً وسلاماً: أمالي الصدوق ص ٥٤٢، عيون أخبار الرضا ج ١ ص ٦٠، الجواهر السنيه ص ٢٤، بحار الأنوار ج ١١ ص ٦٣ و ج ١٢ ص ٣٥، جامع أحاديث الشيعة ج ١٦ ص ٧٩٧، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٤٣٥. ٨. إنّ الله أوحى إلى إبراهيم عليه السلام: إنّك لَمِا سلّمت مالكَ للضيفان ووُلّمدك للقربان ونفسك للنيران وقلبك للرحمان، اتّخذناك خليلاً: الجواهر السنيه ص ٢٦، الفصول المهمه للحرّ العاملى ج ١ ص ٢٤، أمل الآمل ج ١ ص ١٤٦، معجم رجال الحديث ج ١٦ ص ٢٥٠، أعيان الشيعة ج ٩ ص ١٦٩. ٩. عن مِسْمَعٍ، عن أبى عبد الله عليه السلام، قال: لَمّا طَرَخَ إخوهُ يوسفَ يوسفَ فى الجُبِّ، أتاه جبرئيل عليه السلام فقال: يا غلام، ما تصنعُ ها هنا؟ فقال إنّ إخوتى ألقونى فى الجُبِّ، قال: أفتحّب أن تخرج منه؟ قال: ذاك إلى الله عزّ وجلّ إن شاء أخرجنى. قال: فقال: إنّ الله تعالى يقول لك: ادعنى بهذا الدعاء حتّى أُخرجك من الجُبِّ، فقال له: وما الدعاء؟ فقال: قل: اللهمّ إنّى أسألك بأن لك الحمد لا إله إلا أنت المنان، بديع السماوات والأرض، ذو الجلال والإكرام، أن تصلّى على محمّد وآل محمّد، وأن تجعل لى ممّا أنا فيه فرجاً ومخرجاً. قال: ثمّ كان من قصّته ما ذكر الله فى كتابه: الكافى ج ٢ ص ٥٥٧، الجواهر السنيه ص ٢٩، التفسير الصافى ج ٣ ص ١١، تفسير نور الثقلين

ج ٢ ص ٤١٦، بحار الأنوار ج ١٢ ص ٢٤٧، تفسير القمى ج ١ ص ٣٥٤. ١٠. عن أنس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: بكى شعيب من حب الله عز وجل حتى عمى، فردّ الله عليه بصره، ثم بكى حتى عمى، فردّ الله عليه بصره، فلما كانت الرابعة أوحى الله عز وجل إليه: يا شعيب، إلى متى يكون هذا أبداً منك؟ إن يكن هذا خوفاً من النار فقد أجزتلك، وإن يكن شوقاً إلى الجنّة، فقد أبحتلك. فقال: إلهى وسيدى، أنت تعلم أنّى ما بكيتُ خوفاً من نارك ولا شوقاً إلى جنّتك، ولكن عقد حبك على قلبى، فلست أصبر أو أراك. فأوحى الله إليه: أمّا إذا كان هذا هكذا، فمن أجل هذا سأخدمك كليمى موسى بن عمران: علل الشرائع ج ١ ص ٥٧، الجواهر السنيه ص ٣١، بحار الأنوار ج ١٢ ص ٣٨١، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ١٢٥، جامع السعادات ج ٣ ص ١٢٢، قصص الأنبياء للجزائرى ص ٢٣٤. ١١. عن أبى حمزه الثمالى، عن أبى جعفر عليه السلام، قال: مكتوب فى التوراه التى لم تُغَيَّر: إنّ موسى سأل ربّه فقال: يا ربّ، أقریبٌ منى فأناجيئك؟ أم بعيدٌ فأناديك؟ فأوحى الله عز وجل إليه: يا موسى، أنا جليس من ذكرنى: الكافى ج ٢ ص ٤٩٦، وسائل الشيعه ج ٧ ص ١٤٩، عدّه الداعى ص ٢٣٥، الجواهر السنيه ص ٤٠، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٣٤٣ و ج ٩٠ ص ١٦٢، جامع أحاديث الشيعه ج ١٥ ص ٣٥٠، وراجع التوحيد ص ١٨٢، علل الشرائع ج ١ ص ٢٨٤، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ١ ص

٢٨، التحصين لابن فهد ص ١٥، المصنّف لابن أبي شيبة ج ١ ص ١٣٨، شرح نهج البلاغه ج ١١ ص ٢١٦، كنز العمال ج ١ ص ٤٣٢، فيض القدير ج ٥ ص ٢٨٣، كشف الخفاء ج ١ ص ٢٠١، تفسير السلمى ج ١ ص ١٣١، تفسير الرازى ج ٥ ص ١٠٣، تفسير القرطبي ج ٤ ص ٣١١، تفسير الثعالبي ج ٥ ص ٢٢٦، الدرّ المنثور ج ١ ص ١٩٥، تاريخ مدينه دمشق ج ٦١ ص ٥٠، سير أعلام النبلاء ج ٨ ص ١٧٥، الأنساب ج ٤ ص ١٣٦، تاريخ الإسلام ج ١٧ ص ١٥٤، قصص الأنبياء للراوندى ص ١٦٦، كشف الغمّه ج ٣ ص ٧٩، الفصول المهمّه لابن الصبّاغ ج ٢ ص ١٠٠٠. ١٢. عن أبي جعفر عليه السلام قال: مكتوبٌ في التوراه التي لم تُغيّر: إنّ موسى سأل ربّه فقال: إلهي وسيدي، إنّهُ يأتي عليّ مجالسٌ أعزّك وأجلّك أن أذكرك فيها، فقال: يا موسى، إنّ ذكرى حسنٍ على كلّ حال: الكافي ج ٢ ص ٤٩٧، وسائل الشيعة ج ١ ص ٣١٠، الجواهر السنيه ص ٤٠، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٤٣٤، منتقى الجمّان ج ١ ص ١٠٥٧، ذخيره المعاد ج ١ ص ٢٢، الحدائق الناضره ج ٢ ص ٧٧. ١٣. فيما ناجى الله به موسى: يا موسى، لا يطول في الدنيا أملك فيقسو قلبك، والقاسى القلب منى بعيد: الكافي ج ٢ ص ٣٢٩، تحف العقول ص ٤٩٠، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ٤٥، عدّه الداعى ص ١٥٥، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٣٢٢، أعلام الدين للدليمى ص ٢١٨، الجواهر السنيه ص ٣١. ١٤. عن علي بن يقطين، عمّن رواه، عن أبي عبد

اللّٰه عليه السلام، قال: أوحى اللّٰه إلى موسى عليه السلام: يا موسى، تدرى لِمَ اصطفيتك بكلامى دون خلقى؟ قال: يا ربّ، ولِمَ ذاك؟ فأوحى اللّٰه تعالى إليه: يا موسى، إننى قلبتُ عبادى ظهراً لبطن، فلم أجد فيهم أحداً أذلّ نفساً لى منك، يا موسى، إنك إذا صليتَ وضعتَ خدك على التراب أو قال: على الأرض: الكافي ج ٢ ص ١٢٣، علل الشرائع ج ١ ص ٥٦، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ١ ص ٣٣٢، وسائل الشيعة ج ٧ ص ١١، مكارم الأخلاق ص ٢٨٦، عدّه الداعى ص ١٦٥، الجواهر السنيه ص ٤٥، بحار الأنوار ج ٧٢ ص ١٢٩، ذكرى الشيعة ج ٣ ص ٤٥٩، الحدائق الناضره ج ٨ ص ٣٤٢، مصباح الفقيه ج ٢ ص ٣٦٣؛ عن جميل بن درّاج، عن أبى عبد اللّٰه عليه السلام قال: أوحى اللّٰه تعالى إلى موسى: يا موسى، أتدرى لِمَ انتجتك من خلقى واصطفيتك لكلامى؟ قال: لا يا ربّ، فقال: إننى اطلعتُ إلى الأرض فلم أجد عليها أحداً أشدّ تواضعاً لى منك. فخرّ موسى ساجداً وعفر خديّه فى التراب تذللّاً لله عزّ وجلّ، فأوحى اللّٰه إليه: يا موسى، ارفع رأسك وأمرّ يدك على موضع سجودك وامسح بها وجهك، وما نالته من بدنك فإنّه شفاء من كلّ سقم وداء وآفه وعاهه: الدعوات ص ٧٨، الحدائق الناضره ج ٨ ص ٣٤٦، جواهر الكلام ج ١٠ ص ٢٤٥، وسائل الشيعة ج ٧ ص ١٤، أمالى الطوسى ص ١٦٥، الجواهر السنيه ٦٧، بحار الأنوار ج ٥٩ ص ٢٦٨. ١٥. عن ابن أبى عمير، عن بعض أصحابنا، عن أبى عبد اللّٰه عليه السلام قال: أوحى اللّٰه إلى موسى: ما يمنعك عن مناجاتى؟ قال:

يا رب، أجليك عن المناجاة لخلوف فم الصائم. فأوحى الله إليه: يا موسى، لخلوف فم الصائم أطيب عندى من ريح المسك:
الكافى ج ٤ ص ٥٦، فضائل الأشهر الثلاثة ص ١٢١، وسائل الشيعة ج ١٠ ص ٣٩٧، مكارم الأخلاق ص ١٣٨، بحار الأنوار ج ١٣
ص ٣٤٥، جامع أحاديث الشيعة ج ٩ ص ٩٧، تفسير السمرقندى ج ٢ ص ٣٩٩، الدر المنثور ج ٣ ص ١١٥، تفسير الألوسى ج ٩
ص ٤٣، منتهى المطلب ج ٢ ص ٦٠٨، الحقائق الناضرة ج ١٣ ص ٨، جامع المدارك ج ٢ ص ٢٢٢؛ وروى عن النبي أنه قال:
لخلوف الصائم أطيب عند الله من ريح المسك: راجع المجموع ج ١ ص ٢٧٥، فتح الوهاب ج ١ ص ٢٦، مغنى المحتاج ج ١
ص ٥٦، إعانه الطالبين ج ١ ص ٥٩، كتاب الموطأ ج ١ ص ٣١٠، تنوير الحوالك ص ٢٩٣، المبسوط للسرخسى ج ٣ ص ٩٩،
المغنى لابن قدامة ج ١ ص ٨٠، كشاف القناع ج ١ ص ٨٢، تلخيص الحبير ج ١ ص ٣٦٧، نيل الأوطار ج ١ ص ١٣٢، مسند
أحمد ج ٢ ص ٢٣٢، سنن الدارمى ج ٢ ص ٢٤، صحيح البخارى ج ٢ ص ٢٢٦، صحيح مسلم ج ٢ ص ١٥٨، سنن النسائى ج ٤
ص ١٦٠، السنن الكبرى للبيهقى ج ٤ ص ٢٧٠، مجمع الزوائد ج ١ ص ١٩٧، عمده القارى ج ١٠ ص ٢٥٦، تحفه الأحوذى ج ٣
ص ٣٤٦، مسند أبى داود ص ٣١٢، مسند ابن راهويه ج ١ ص ٤٥٥، السنن الكبرى للبيهقى ج ٢ ص ٩٠، صحيح ابن حبان ج ٨
ص ٢١٠، صحيح ابن خزيمة ج ٣ ص

١٩٧، المعجم الأوسط ج ٣ ص ٢٣٦، المعجم الكبير ج ٢ ص ٤٥، مسند الشاميين ج ٣ ص ٢٧٦، معرفه السنن والآثار ج ٣ ص ٤٤٧، الاستذكار ج ٣ ص ٣٧٥، التمهيد لابن عبد البر ج ١٩ ص ٥٧، الجامع الصغير ج ١ ص ٢٩٣، العهود المحمديه ص ١٧٢، كنز العمال ج ٨ ص ٤٤٤، كشف الخفاء ج ٢ ص ٣٣، تاريخ بغداد ج ٣ ص ٤١٩، تهذيب الكمال ج ١٩ ص ٥١٨. ١٦. عن يزيد الكُناسي، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إنَّ الله أوحى إلى موسى: أن احمل عظام يوسف من مصر قبل خروجك منها إلى الأرض المقدسه بالشام. فسأل عن قبر يوسف، فلم يعرفه إلا عجوز، وقالت: لا أدلك عليه إلا بحكمي، فأوحى الله إليه لا- يَكْبُرُ عليك أن تجعل لها حكمها، فقال لها موسى: لكِ حكمك، فقالت: إنَّ حكمي أن أكون معك في درجتك التي تكون فيها في الجنه: الكافي ج ٨ ص ١٥٥ وسائل الشيعه ج ٣ ص ١٦٣، الجواهر السنيه ص ٤٦، جامع أحاديث الشيعة ج ٣ ص ٣٩٥، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٤٧٤. ١٧. عن الأصغ بن نباته، قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: قال الله عز وجل لموسى عليه السلام: يا موسى، احفظ وصيتي لك بأربعة أشياء: أولهنّ: ما دمت لا ترى ذنوبك تغفر، فلا تشتغل بعيوب غيرك. والثانيه: ما دمت لا ترى كنوزي قد نفدت، فلا تغتم بسبب رزقك. والثالثه: ما دمت لا ترى زوال ملكي، فلا ترجأحداً غيري. والرابعه: ما دمت لا ترى الشيطان مَيِّتاً فلا تأمن مكره: التوحيد ص ٣٧٢، الخصال ص ٢١٧، روضه الواعظين ص ٤٦٩، الجواهر السنيه

ص ٥٣، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٣٤٤. ١٨. يا موسى، لا- أقبل الصلاه إلا لمن تواضع لعظمتي، وألزم قلبه خوفاً، وقطع نهاره بذكرى، ولم يبت مصراً على الخطيئة، وعرف حق أوليائي وأحبيائي. فقال موسى: يا رب، تعنى بأوليائك وأحبتك إبراهيم وإسحاق ويعقوب؟ فقال تعالى: هم كذلك يا موسى، إلا أنني أردت من أجله خلقت آدم وحواء والجنه والنار. فقال موسى: يا رب، ومن هو؟ قال: محمّد أحمد، شققت اسمه من اسمي؛ لأنني أنا المحمود. فقال موسى يا رب، اجعلني من أمته، فقال: يا موسى، أنت من أمته إذا عرفت منزلته ومنزله أهل بيته، إن مثله ومثل أهل بيته فيمن خلقت كمثال الفردوس في الجنان، لا يبس ورقها ولا يتغير طعمها، فمن عرفهم وعرف حقهم جعلت له عند الجهل حلاً وعند الظلمه نوراً، أجه قبل أن يدعوني، وأعطيه قبل أن يسألني: أمالي الصدوق ص ٧٥٦، معاني الأخبار ص ٥٤، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٤٤٢، تفسير القمي ج ١ ص ٢٤٣، الجواهر السنيه ص ٥٩، بحار الأنوار ج ٢٦ ص ٢٦٧. ١٩. قال علي بن الحسين عليهما السلام: أوحى الله إلى موسى عليه السلام: حبيبي إلى خلقي وحبب خلقي إليّ، قال: يا رب، كيف أفعل؟ قال ذكرهم آلائي ونعمائي ليحبوني، فلئن تردّ أبقاً عن بابي أو ضالاً- عن فنائي، خير لك من عباده سنه صيام نهارها وقيام ليلها: مستدرك الوسائل ج ١٢ ص ٢٤٠، منيه المرید ص ١١٦، الجواهر السنيه ص ٧٧، بحار الأنوار ج ٢ ص ٢٠٤. ٢٠. حدّثني إبراهيم بن محمّد الهمداني قال: قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام: لأني علّه غرّق الله فرعون وقد آمن به؟ قال: لأنه آمن عند

رواه البأس، وهو غير مقبول. إلى أن قال ولعلّه أخرى غرق الله فرعون، وهي أنه استغاث بموسى حين أدركه الغرق ولم يستغث بالله، فأوحى الله إلى موسى: يا موسى، إنك ما أغثت فرعون لأنك لم تخلقه، ولو استغاث بي لأغثته: علل الشرائع ج ١ ص ٥٩، الجواهر السنيه ص ٦٤. ٢١. عن عبد الله بن الوليد الوصافي، قال: سمعتُ أبا جعفر عليه السلام يقول: إن فيما ناجى الله به موسى عليه السلام أن قال: إن لي عباداً أبيعهم جنّتي وأحكمهم فيها، قال: يا ربّ، ومن هواء الذين تُبيحهم جنّتك وتُحكمهم فيها؟ قال: من أدخل على مؤنٍ سروراً: الكافي ج ٢ ص ١٨٩، مستدرک الوسائل ج ١٢ ص ٣٩٤، الجواهر السنيه ص ٤٧، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٣٥٦، جامع أحاديث الشيعة ج ١٥ ص ٥٣٤، مكيال المكارم ج ١ ص ٤٥٢. ٢٢. عن الوصّافي، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: كان فيما ناجى الله به موسى عليه السلام أن قال: يا موسى، أكرم السائل ببذل يسيرٍ، أو بردٍ جميلٍ؛ لأنه يأتيك من ليس بأنسٍ ولا-جانٍّ، ملائكة من ملائكة الرحمان، يبلونك فيما خوّلتك ويسألونك ممّا نوّلتك، فانظر كيف أنت صانعٌ يا بن عمران: الكافي ج ٤ ص ١٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٨، وسائل الشيعة ج ٩ ص ٤١٩، الجواهر السنيه ص ٤٨، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٣٤٥، جامع أحاديث الشيعة ج ٨ ص ٤٧٨. ٢٣. حدّثنا أيوب بن نوح بن دارج، قال: حدّثنا علي بن موسى الرضا عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمّد، عن أبيه محمّد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين

بن علي، عن أبيه أمير المؤمنين عليهم السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أوحى الله إلي نجيته موسى عليه السلام: يا موسى، أحبني وحببني إلى خلقي، قال هذا أحب إليك، فكيف أحببك إلى خلقك؟ قال: اذكر لهم آلائي ونعمائي عليهم وبلائي عندهم، فإنهم لا ينكرون إذا لا يعرفون مني إلا كل خير: أمالي الطوسي ص ٤٨٤، الجواهر السنيه ص ٦٨. ٢٤. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لما كلم الله موسى وأنزل عليه الألواح، رجع إلى بني إسرائيل فصعد المنبر، فأخبرهم أن الله كلمه وأنزل عليه التوراه، ثم قال في نفسه: ما خلق الله مخلقاً أعلم مني، فأوحى الله إلى جبرئيل: أدرك موسى فقد هلك، وأعلمه أن عند ملتقى البحرين عند الصخره الكبيره رجلاً أعلم منك، فصر إليه وتعلم من علمه، فنزل جبرئيل على موسى فأخبره بذلك: علل الشرائع ج ١ ص ٦٩، الجواهر السنيه ص ٦٨، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٢٧٨، تفسير القمي ج ٢ ص ٣٧، التفسير الصافي ج ٣ ص ٢٤٨، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٢٧٠. ٢٥. إن موسى عليه السلام استسقى لبني إسرائيل حين أصابهم قحط، فأوحى الله إليه، لا أستجيب لك ولا لمن معك وفيكم نمام قد أصر على النميمه، فقال: يا رب، ومن هو حتى نخرجه من بيننا؟ فقال: يا موسى، أنهاكم عن النميمه وأكون نماماً؟! فتابوا بأجمعهم، فسقوا: تفسير القرطبي ج ٢٠ ص ٢٣٩، جامع السعادات ج ٢ ص ٢١٣، الجواهر السنيه ص ٧٨، بحار الأنوار ج ٧٢ ص ٢٦٨. ٢٦. عن يونس بن ظبيان، عن الصادق عليه السلام، قال: بينا موسى عليه السلام يناجي ربه إذا رأى رجلاً تحت ظل عرش الله، قال: يا رب، من هذا

الذى قد أظله عرشك؟ قال: يا موسى، هذا كان باراً بوالديه ولم يمشِ بالنميمة: روضه الواعظين ص ٣٦٨، وسائل الشيعة ج ١٢ ص ٣١٠، عدّه الداعى ص ٧٦، الجواهر السنيه ص ٥٤، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٦٥، جامع أحاديث الشيعة ج ٢١ ص ٢٧. ٤٤٢. عن جابر بن يزيد الجعفي، عن الباقر عليه السلام، قال: قال موسى عليه السلام: يا ربّ أوصني، قال: أوصيك بأبيك، فكان يُقال لذلك: إنّ للأُمّ ثلثي البرِّ ولأبّ الثلث: أمالي الصدوق ص ٦٠١، وسائل الشيعة ج ٢١ ص ٤٩٢، مستدرک الوسائل ج ١٥ ص ١٨١، مشكاه الأنوار ص ٢٨١، الجواهر السنيه ص ٥٨، جامع أحاديث الشيعة ج ٢١ ص ٤٣٤. ٢٨. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال الله تعالى لداود: يا داود، بشرّ المذنبين وأنذر الصّديقين، قال: كيف أبشرّ المذنبين وأنذر الصّديقين؟ قال: بشرّ المذنبين أنّي أقبل التوبه وأعفو عن الذنب، وأنذر الصّديقين أن لا يُعجبوا بأعمالهم، فإنّه ليس من عيدٍ أنصبه للحساب إلا هلك: الكافي ج ٢ ص ٣١٤، وسائل الشيعة ج ١ ص ٩٩، عدّه الداعى ص ٢٢٢، الجواهر السنيه ص ٨٢، بحار الأنوار ج ١٤ ص ٤٠، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٣٨٧، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٢٦٨. ٢٩. عن ابن مسكان، عمّن رواه، عن أبي عبد الله عليه السلام: إنّ داود لمّا وقف بعرفات نظر إلى الناس وكثرتهم، فصعد الجبل وأقبل يدعو، فلما قضى نسكه أتاه جبرئيل فقال له: يا داود، يقول لك ربّك: لمّ صعدت الجبل؟ ظننت أنّه يخفي عليّ صوتٌ من صوتٍ؟ ثمّ مضى به إلى جدّه، فرسب به في البحر مسيره أربعين صباحاً في البرّ، فإذا صخره فلقها،

فإذا فيها دوده، فقال له: يا داود، يقول لك ربك: أنا أسمع صوت هذه الدوده في بطن الصخره في قعر هذا البحر، فظننت أنه يخفى عليّ صوتٌ من صوتٍ؟: الكافي ج ٤ ص ٢١٤، الجواهر السنيه ص ٨٤، بحار الأنوار ج ١٤ ص ١٦، جامع أحاديث الشيعة ج ١٤ ص ١٦. ٣٠. عن الفضل بن أبي قُرّه السَّمَندي، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: أوحى الله إلى داود: إنك نِعَم العبد لولا أنك تأكل من بيت المال ولا تعمل بيدك شيئاً، فبكى داود عليه السلام، فأوحى الله إلى الحديد: أن لن لعبدى داود، فالأن الله له الحديد، فكان يعمل كل يوم درعاً فيبيعها بألف درهم، فعمل ثلاثمائة وستين درعاً فباعها بثلاثمائة وستين ألفاً، واستغنى عن بيت المال: الكافي ج ٥ ص ٧٤، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٣ ص ١٦٢، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٣٢٦، وسائل الشيعة ج ١٧ ص ٣٧، الجواهر السنيه ص ٩٣، بحار الأنوار ج ١٤ ص ١٣، جامع أحاديث الشيعة ج ١٧ ص ١٣١، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٤٤٦، مجمع البحرين ج ٤ ص ١٦١. ٣١. عن العلاء بن رزّين، عن محمّد بن مسلم، عن أحدهما عليهما السلام: إن رجلاً من بني إسرائيل اجتهد أربعين ليلةً ثم دعا الله فلم يستجب له، فأتى عيسى يشكو إليه ويسأله الدعاء له. قال: فتطهر عيسى ودعا الله تعالى، فأوحى الله إليه: يا عيسى، إنه أتاني من غير الباب الذي أُوتى منه، إنه دعاني وفي قلبه شكّ منك، فلو دعاني حتّى ينقطع عنقه أو تنتشر أنامله ما استجبتُ له: الكافي ج ٢ ص ٤٠٠، مستدرک الوسائل ج ١ ص ١٦٦، أمالي

المفيد ص ٣، عدّه الداعى ص ٥٧، الجواهر السنیه ص ١١١، بحار الأنوار ج ١٤ ص ٢٧٩، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٤٤٣، تفسير كنز الدقائق ج ١ ص ٤٥١، غايه المرام ج ٦ ص ١٣٧. ٣٢. عن شريف بن سابق التّفليسى، عن إبراهيم بن محمّد، عن الصادق عليه السلام، عن أبيه، عن آبائه عليهم السلام، قال: رسول الله صلى الله عليه وآله: مرّ عيسى عليه السلام بقبرٍ يُعدّب صاحبه، ثمّ مرّ به من قابل فإذا هو ليس يُعدّب، فقال: يا ربّ، مررتُ بهذا القبر عام أوّل وهو يُعدّب، ومررتُ به العام فإذا هو ليس يُعدّب؟ قال: فأوحى الله إليه: يا روح الله، إنّه أدرك له ولد فأصلح طريقاً وآوى يتيماً، فغفرتُ له بما عمل ابنه: الكافى ج ٦ ص ٣، أمالى الصدوق ص ٦٠٣، روضه الواعظين ص ٤٢٩، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ٣٣٨، عدّه الداعى ص ٧٧، الجواهر السنیه ص ١١٣، بحار الأنوار ج ١٤ ص ٢٨٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٦ ص ٢٤٤، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٣٢٣. ٣٣. عن أبى عُبيده الحدّاء، عن أبى جعفر عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: قال الله تعالى: إنّ من عبّادى المؤمنين لمن يجتهد فى عبادتى، فيقوم من رقاده ولذيد وساده، فيسجد فى الليالى ويتعب نفسه فى عبادتى، فأضربه بالنعاس الليله والليلتين نظراً منى له وإبقاءً عليه، فينام حتّى يصبح فيقوم وهو ماقتٌ لنفسه زارئٌ عليها، ولو أُخلّى بينه وبين ما يريد من عبادتى لدخله من ذلك العُجب، فيصيره العُجب إلى الفتنة بأعماله ورضاه بنفسه، حتّى يظنّ أنّه قد فاق العابدين وجاز فى عبادتى حدّ التقصير، فيتباعد منى عند ذلك وهو يظنّ أنّه يتقرّب إلىّ: الكافى

ج ٢ ص ٦١، كتاب التمهيد ص ٥٧، التوحيد ص ٤٠٥، وسائل الشيعة ج ١ ص ٩٨، مشكاة الأنوار ص ٥٣٨، الجواهر السنية ص ١١٨، بحار الأنوار ج ٦٩ ص ٣٢٨، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٣٨٩. ٣٤. عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: حدّثني جبرئيل أنّ الله عزّ وجلّ أهبط إلى الأرض ملكاً، فأقبل حتّى وقف على باب دارٍ عليه رجل يستأذن، فقال له الملك: ما حاجتك؟ قال: أخ لي مسلم زرته في الله تعالى، فقال له الملك: ما جاء بك إلّا ذاك؟ قال: ما جاء بي إلّا ذاك، قال: فإنّي رسول الله إليك، وهو يُقرئك السلام ويقول: وجبت لك الجنّة. وقال الملك: إنّ الله تعالى يقول: أيما مسلم زار مسلماً فليس إيّاه زار إيّاي زار وثوابه عليّ الجنّة: الكافي ج ٢ ص ١٧٦، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٥٨٣، مستدرک الوسائل ج ١٠ ص ٣٧٢، الجواهر السنية ص ١٢٨، بحار الأنوار ج ٥٦ ص ١٨٨، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٦٢٤. ٣٥. عن يعقوب بن يحيى بن المشاور، عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قال موسى عليه السلام: يا ربّ، أيّ الأعمال أفضل عندك؟ قال: حبّ الأطفال، فإنّي فطرتهم على توحيدى، فإنّ أمّتهم أدخلتهم برحمتى جنّتى: المحاسن ج ١ ص ٢٩٣، مستدرک الوسائل ج ١٥ ص ١١٤، مكارم الأخلاق ص ٢٣٧، الجواهر السنية ص ٧١، بحار الأنوار ج ١٠١ ص ٩٧، جامع أحاديث الشيعة ج ٢١ ص ٢٩٢. ٣٦. هبط مع جبرئيل ملكٌ لم يَطأ الأرض قطّ، معه مفاتيح خزّان الأرض، فقال: يا محمّد، إنّ ربّك يُقرئك السلام ويقول لك: هذه مفاتيح

خزائن الأرض، فإن شئت فكن نبياً عبداً، وإن شئت فكن نبياً ملكاً، فأشار إليه جبرئيل فقال: تواضع يا محمد، فقال: بل أكون نبياً عبداً، بل أكون نبياً عبداً: أمالي الصدوق ص ٥٣٥، روضه الواعظين ص ٥٨، مناقب آل أبي طالب ج ١ ص ١٥٤، الجواهر السنيه ص ١٣٤، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٣٤. ٣٧. عن جُنْدَبِ الْغِفَارِيِّ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: إِنَّ رَجُلًا قَالَ: وَاللَّهِ لَا يَغْفِرُ اللَّهُ لِفُلَانٍ، فَقَالَ اللَّهُ: مَنْ ذَا الَّذِي تَأَلَّى عَلَيَّ أَنْ لَا أَغْفِرَ لِفُلَانٍ؟ فَإِنِّي قَدْ غَفَرْتُ لِفُلَانٍ، وَأَحْبَبْتُ عَمَلَ الثَّانِي بِقَوْلِهِ لَا يَغْفِرُ اللَّهُ لِفُلَانٍ: الجواهر السنيه ص ١٥٩، وسائل الشيعة ج ١٥ ص ٣٣٦. ٣٨. عن ابن أبي عمير، عن أبي عبد الله صاحب السابري فيما أعلم أو غيره عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: أوحى الله عزَّ وجلَّ إلى موسى: يا موسى، اشكرني حقَّ - شكرى، فقال: يا ربِّ، كيف أشكرك حقَّ شكرك، وليس من شكرٍ أشكرك به إلاَّ وأنت أنعمتَ به عليَّ، قال: يا موسى الآن شكرتني حين علمتَ أنَّ ذلك منِّي: الكافي ج ٢ ص ٩٨، الجواهر السنيه ص ٤١، بحار لأنوار ج ١٣ ص ٣٥١، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٢٠١. ٣٩. عن ابن عيَّاس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إذا كان يوم القيامة أمر الله بأقوام ساءت أعمالهم في دار الدنيا إلى النار، فيقولون: ربَّنَا كيف تُدخِلنا النار وقد كنَّا نوحِّدك في دار الدنيا؟... إلى أن قال: فيقول اللهُ: ملائكتي، وعزَّتِي وجلالِي ما خلقتُ خلقاً أحبَّ إليَّ من المقرِّين بتوحيدي، وأن لا إله غيري، وحقَّ عليَّ أن لا أصلى بالنار أهل توحيدي، أدخلوا عبادي الجنَّة:

أمالى الصدوق ص ٣٧٢، التوحيد ص ٢٩، روضه الواعظين ص ٤٢، الجواهر السنیه ص ١٣٦، بحار الأنوار ج ٨ ص ٣٥٩. ٤٠.
عن إبراهيم بن أبي محمود، قال: قلتُ للرضا عليه السلام: ما تقول في الحديث الذي يرويه الناس عن رسول الله صلى الله عليه و
آله: إنَّ الله ينزل كلَّ ليلةٍ إلى سماء الدنيا؟ فقال عليه السلام: لعن الله المحرِّفين للكلم عن مواضعه، والله ما قال رسول الله صلى
الله عليه و آله كذلك، إنما قال: إنَّ الله تعالى ينزل ملكاً إلى السماء الدنيا كلَّ ليلةٍ، ففي الثلث الأخير ولبه الجمعة من أوَّل الليل،
فيأمره فينادى: هل من سائلٍ فأُعطيهِ، هل من تائبٍ فأُتوب عليه؟ هل من مستغفرٍ فأغفر له؟ يا طالب الخير أقبل، ويا طالب الشرِّ
أقصر. فلا يزال ينادى بذلك حتَّى يطلع الفجر، فإذا طلع الفجر عاد إلى محلِّه من ملكوت السماء: دعائم الإسلام ج ١ ص ١٨٠،
أمالى الصدوق ص ٤٩٦، التوحيد ص ١٧٦، عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ١١٦، وسائل الشيعة ج ٧ ص ٣٨٩، مستدرک الوسائل ج
٦ ص ٧٥، الاحتجاج ج ٢ ص ١٨٣، عدّه الداعي ص ٤٠، الجواهر السنیه ص ١٤٢، بحار الأنوار ج ٣ ص ٣١٤، جامع أحاديث
الشيعة ج ٦ ص ١٧٥، كشف الغمّه ج ٣ ص ٧٩. ٤١. عن أمير المؤمنين عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: إنَّ
الله تعالى خلق العقل إلى أن قال ثمَّ قال له أدبر فأدبر، ثمَّ قال له أقبل فأقبل، فقال الربُّ: وعزَّتى وجلالى، ما خلقتُ خلقاً أحسن
منك ولا أشرف منك ولا أعزَّ منك، بك أوَّحد وبك أعيَّد وبك أدعى، وبك أرتجى وبك أبتغى، وبك أخاف وبك
أحدّر، وبك الثواب وبك العقاب. فخرّ العقل

عند ذلك ساجداً، وكان في سجوده ألف عام، فقال الرب: ارفع رأسك وسل تعط، واشفع تُشفع، فرفع العقل رأسه فقال: إلهي، أسألك أن تُشفعني فيمن خلقتني فيه. فقال الله لملائكته: أشهدكم أنني قد شفّعتهم فيمن خلقتهم فيه: الخصال ص ٤٢٧، معاني الأخبار ص ٣١٣، روضه الواعظين ص ٣، مستدرك الطوائل ج ١١ ص ٢٠٤، أمالي الطوسي ص ٥٤٢، الجواهر السنيه ص ١٤٨، بحار الأنوار ج ١ ص ١٠٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٣٤٤. ٤٢. عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: سمعتُ رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: كان فيما مضى ملكان مؤن وكافر، فمرض الكافر فاشتهدى سمكاً في غير أوانها لأن ذلك الصنف من السمك كان يومئذ في اللجج حيث لا يقدر عليه، فأيسته الأطباء من نفسه وقالوا: استخلف من يقوم بالملك؛ فإن شفاك في هذه السمكه ولا سبيل إليها، فبعث الله ملكاً أمره أن يزجج السمك إلى حيث يسهل أخذها، فأخذت له فأكلها وبرأ.

ثم إن ذلك المؤمن مرض في وقت كان جنس ذلك السمك لا يفارق الشطوط، مثل عله الكافر، فوصف له الأطباء تلك السمكه وقالوا: طب نفسك، فهذا أوان وجودها. فبعث الله ذلك الملك وأمره أن يزجج ذلك السمك حتى يدخل اللجج حيث لا يقدر على صيده، فعجب من ذلك ملائكة السماء وأهل الأرض حتى كادوا أن يفتنوا، فأوحى الله إلى ملائكة السماء وإلى نبي ذلك الزمان في الأرض: إني أنا الكريم المتفضل القادر، لا يضرني ما أعطى ولا ينفعني ما أُمِن، ولا أظلم أحداً مثقال ذره؛ أما الكافر فإتما سهلت له أخذ السمك في غير أوانها ليكون جبراً على حسنه كان عملها، إذ كان حقاً على أن لا أبطل لأحد حسنه حتى

يرد القيامه ولا حسنه فى صحيفته، ويدخل النار بكفره. ومنعتُ العابد من تلك السمكه بعينها لخطيئه كانت منه أردتُ تمحيصها عنه بمنع تلك الشهوه وإعدام ذلك الدواء، ليأتينى ولا ذنب عليه فيدخل الجنه: الجواهر السنيه ص ١٧١، بحار الأنوار ج ٦٤ ص ٢٣٣ و ج ٨٩ ص ٢٤٢.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

خانه کتاب

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

